



قم - حوزه علمیه
حضرت بقیت اللہ عج



نشریه پژوهشی
معالم

شماره یازدهم (۱۱)

سر مقاله: سه عامل اساسی برای درمان

سر دبیر

مسلمان شدن راهب مسیحی در محضر امام حسن
عسکری (ع)

امام حسن عسکری علیه السلام

پسر حاتم

شهید مطهری

لیله المبیت

سید محمد حسین سیدی احمدی

عامل محیا شدن جامعه برای قتل امام حسین ع
محمد حسین پرتوی (طلبه)

خاتم حاتم ها

شیخ علی اربابی

تفکر عاقلانه و تفکر جاهلانه!

محمد هادی نصاری پور (طلبه)

جهانگیر خان

معاد در اسلام

علیرضا منصوریه (طلبه)

صدقه برای خدا

حسن امیدوار پور

از نشانه های احمق!

سجاد باقری (طلبه)

عزازیل: چرا؟ و چگونه؟!

سید محمد علی علوی لاجوردی



سه عامل اساسی برای درمان

بسیاری از درمان‌های موجود در بین ما، اثر بخش و تأثیر گذار می‌باشد، اما در عین حال، برخی از دردهای موجود، درمان ناپذیر به نظر می‌رسند. این دردها ممکن است در ظاهر و جسم بیمار، و یا در روح و روان انسان نفته یا آشکار باشند، اما بیمار، به یکی از سه دلیل پیش رو، از درمان چنین دردهایی عاجز و یا غافل باشد:

۱- درد اصلی را شناخته باشد و از

درمانش نا امید نباشد:

اولین شرط از شرایط درمان بیماری، شناخت صحیح بیماری، و امید به درمان آن بیماری در درون و نهاد بیمار می‌باشد. در بسیاری از موارد، به یکی از دو دلیل عدم شناخت و تشخیص صحیح بیماری و یا اعتقاد به عدم درمان بیماری، بیمار از ادامه درمان منصرف شده، و اصطلاح می‌سوزد و می‌سازد. عدم شناخت بیماری نیز می‌تواند ناشی از عدم وجود علایم بیماری، و یا وجود علائم غیر مستقیم و یا غیر مرتبط باشد. در برخی از موارد، دردی که در دندان بیمار احساس می‌شود، ناشی از بیماری

معدۀ، و دردی که در گوش بیمار مشاهده می‌شود ناشی از پوسیدگی و عفونت دندان و یا دردی که در پای بیمار وجود دارد ناشی از بیماری در ستون فقرات بیمار می‌باشد بنابراین، اولین و مهمترین عامل درمان بیماری، شناخت بیماری، و تشخیص صحیح نوع بیماری و منشاء اصلی بیماری می‌باشد. این مسئله، در انواع بیماری‌های روحی و روانی و درونی، نمود و اهمیت بیشتری خواهد داشت، چراکه در اغلب موارد، بیماری‌ها و امراض روحی، بر

خلاف امراض جسمی، دارای علائم غیر آشکار می‌باشند، و به همین دلیل، بسیاری از بیماران مبتلا به انواع بیماری‌های روحی و روانی، تا لحظات آخر زندگی دنیایی، متوجه بیماری‌های روحی مانند حسد، بخل، ریا، غضب، شهوت و... نخواهند شد و چه بسا، به دلیل عدم وجود علایم ظاهری، هیچگاه به دنبال درمان چنین بیماری‌هایی نخواهند شتافت. از منظر اسلام، انسان موجودی دو ساحتی، متشکل از روح و جسم می‌باشد، تدبیر جسم، بر عهده روح بوده، و این روح است که وظیفه اصلی انسانیت انسان را به دوش میکشد. در عین حال، عدم توجه به امراض و رذائل اخلاقی، باعث سقوط روح به اسفل السافلین خواهد شد. روحی

۲- به نسخه طبیب ایمان داشته باشی

دومین ویژگی درمان پذیری بیمار، ایمان به نسخه و درمان طبیب می‌باشد، ایمانی و یقینی که باعث تبعیت بی چون و چرای بیمار از دستورات پزشک معالج خود خواهد بود. بیان این نکته ضروری می‌باشد که بیماری که به بیماری خود آگاه گشته، در پی یافتن طبیبی حاذق، به جهت درمان بیماری خود خواهد بود. اهمیت حاذق بودن چنین طبیبی، با توجه به نوع بیماری و شدت بیماری و عمق بیماری، و علائم آزاردهنده بیماری و... متغیر می‌باشد. روشن است که بیماران مبتلا به بیماری‌های ساده و زودگذر، به اولین



که به امر خدای متعال ایجاد، و به وسیله خدای متعال در درون انسان دمیده شد. صفات مختلف انسانی، مانند هلوع و منوع و جزوع و ظلوم و جهول و... در قرآن کریم، نشان دهنده لزوم پرداخت به مقوله روح، شناخت و درمان و تکامل صفات پسندیده و غیر پسندیده انسانی می‌باشد. با توجه به کاربرست واژه (انسان) در قرآن کریم، در می‌یابیم که خداوند متعال، نه تنها در هیچ یک از آیات قرآنی خود، از انسان بما هو انسان تعریف و تمجید نکرده، بلکه در تمامی مواردی که نامی از انسان بما هو انسان برده شده است، ذم و نقص و قدحی تابع شده، و در مقابل، الگویی به نام

پزشک اعتماد کرده و به نسخه وی عمل خواهند کرد، اما بیماران مبتلا به بیماری‌های صعب‌العلاج، نه تنها به هر طبیبی اعتماد نمی‌کنند، بلکه با جستجوی شبانه روزی، در پی یافتن حاذق‌ترین طبیب موجود می‌باشند. در جوامع امروزی، اعتماد و اطمینان به تخصص طبیب، به یکی از دو روش شهرت عمومی، و یا بالا بودن هزینه طبابت حاصل می‌شود. این در حالیست که ملاک و معیار اصلی و اساسی در تشخیص مهارت طبیب و تخصص وی، شناخت فردی و شهادت اهل‌خبره به این امر می‌باشد. این امر علاوه بر امراض جسمانی و اطباء آن، شامل امراض روحانی و رذائل نفسانی

حکمای معالج آن نیز می باشد. بیماری که مبتلا به انواع امراض روحانی بوده، و هدف خلقت دنیایی وی، شناخت و درمان رذائل اخلاقی و تبدیل آن به فضائل اخلاقی و تکمیل و تکامل در پرتو فضائل اخلاقی است، در جهت درمان امراض روحانی متعدد خود، جستجوی بی وقفه را آغاز خواهد کرد.

با توجه به منابع وحیانی موجود، اطباء و حکمای متعددی برای درمان امراض و رذائل اخلاقی معرفی گشته اند، و بیماران، با توجه به نوع بیماری خود، و البته شدت و وخامت بیماری، به هر یک از این حکما مراجعه کرده، و راه درمانی مختص به بیماری خود را دریافت خواهند کرد. نیاز به تکرار نیست که اعتماد و اطمینان به هر یک از حکمای و اولیای الهی موجود در هر زمان، نه با شهرت عمومی و نه با هزینه های غیر معقول، بلکه با شناخت فردی و یا قبول توصیه اهل خبره و متخصصین این عرصه می باشد.

۳- لزوم حرکت بیمار، در جهت تهیه و مصرف صحیح نسخه درمانی:

چه بسیار بیمارانی که ابتلاء و درد جسمانی یا روحانی خود را شناخته، علائم را درک کرده، به پزشک و طبیب و حکیم حاذقی مراجعه کرده، نسخه ای صحیح و درمانگر را یافته، و در عین حال، به دلیل عدم استفاده از نسخه ی مذکور، و یا استفاده غیرصحیح از دستور درمانی، نه تنها بهبود نیافته اند، بلکه در برخی از موارد، باعث شدت یافتن بیماری جسمانی یا روحانی خود گشته اند.

آخرین مرحله از درمان، می تواند به نوعی مهمترین و اساسی ترین مرحله از درمان بیمار باشد، چراکه در صورت عدم توجه به این مرحله، نه تنها تلاش های پیشین (هَبَاءَ مَنثورًا) گشته، بلکه یأس و ناامیدی نیز، بر درد های پیشین افزوده گشته و هلاکت بیمار را تسریع می بخشد.

در بسیاری از موارد، بیمار و یا اطرافیان وی، بیماری را به درستی تشخیص داده، در زمان مناسب، در جهت درمان بیماری گام برداشته، نسخه ای منحصر به فرد را از طبیبی حاذق و یا حکیمی دانا و توانا تهیه کرده، لکن در مرحله آخر مبتلی به (أمانی) گشته، و استفاده از نسخه مذکور را به تأخیر می اندازد.

متأسفانه این مسئله، در اغلب قریب به اتفاق امراض و رذائل اخلاقی مشاهده می شود. مشکلی که قرآن کریم،

این کتاب آسمانی با برکت، در موارد متعددی به آن تصریح فرموده، و روایات مستفیض و متواتری، سعی در توضیح و تفسیر آن داشته اند.

خطابات قرآنی با کلید واژه (أمانی)، یکی از موارد تصریح به این مسئله می باشد، با کمی تأمل و تدبر روشن می شود که (أمانی) خود به نوعی، بیماری و رذیله ای از رذائل اخلاقی موجود در انسان است، و در صورت عدم درمان این بیماری، نزول وحی و بعثت انبیاء و وصایت اوصیاء و وجود اولیاء و حکمای الهی و... برای بیمار، بدون فائده و بی ثمر خواهد بود.

بی ثمری روشن و آشکاری که، قرآن کریم در آیه ۱۱۹ و ۱۲۰ سوره نساء به آن تصریح کرده، و این بیماری را از القاتات مستقیم شیاطین معرفی می کند: (وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَا مَنِيَّهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَبْغِزُوا اللَّهَ لِيَكْفُرُوا بِهِمْ وَيَرْجِزُوا فِي أَسْمَاءِ الْأَنْعَامِ وَلَا يَخَافُوا اللَّهَ الْغَافِلِينَ) (وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَبْغِزُوا اللَّهَ لِيَكْفُرُوا بِهِمْ وَيَرْجِزُوا فِي أَسْمَاءِ الْأَنْعَامِ وَلَا يَخَافُوا اللَّهَ الْغَافِلِينَ) (وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا) (و) سخت گمراهشان کنم و به آرزو (های باطل و دور و دراز) درافکنم و دستور دهم تا گوش حیوانات ببرند (که اینها نصیب بتهاست) و امر کنم تا خلقت خدا را تغییر دهند، و (ای بندگان بدانید) هر کس شیطان را دوست گیرد نه خدا را، سخت زیان کرده زبانی آشکار * (شیطان) آنان را بسیار وعده دهد و آرزومند و امیدوار کند، ولی آنان را چیزی به جز غرور و فریب وعده نمی دهد).

پناه بردن به مربی مردم، پناه بردن به پادشاه و مالک مردم، پناه بردن به خدای مردم در سوره ناس، از شر شیطانی به نام خناس نیز، یکی دیگر از تصریحات قرآنی می باشد که در سایه روایات شریفه، تفسیر و تبیین می گردد:)

حدثنا أبي، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن موسى بن جعفر بن وهب البغدادي، عن علي بن معبد، عن علي بن سليمان النوفلي، عن فطر ابن خليفة، عن الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام)، قال: لما نزلت هذه الآية (والذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم) (آل عمران ۳: ۱۳۵) سعد إبليس جبلا همكة يقال له ثور، فصرخ بأعلى صوته بعفاريته فاجتمعوا إليه. فقالوا: يا سيدنا، لم دعوتنا؟ قال: نزلت هذه الآية، فمن لها؟ فقام عفريت من الشياطين، فقال: أنا لها بكذا وكذا. قال: لست لها. فقام آخر فقال مثل ذلك، فقال: لست لها. فقال الوسواس الخناس: أنا لها. قال: بماذا؟ قال: أعدهم وأمنیهم حتى يواقعوا الخطيئة، فإذا واقعوا الخطيئة أنسيتهم الاستغفار، فقال: أنت

لها، فوكله بها إلى يوم القيامة) (امام صادق علیه السلام : وقتی آیه: «و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ - و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است] پافشاری نمی کنند» نازل شد، ابلیس بالای کوهی در مکه، به نام ثور، رفت و با بلندترین فریاد خود، دیوهایش را صدا زد. آنها جمع شدند و گفتند: سرور! ما را برای چه فرا خواندی؟ ابلیس گفت: این آیه نازل شد. اکنون کدام يك از شما حریف آن هستید؟ دیوی از شیطانها برخاست و گفت: من چنین و چنان می کنم. ابلیس گفت: تو حریف آن نیستی. دیگری برخاست و همانند آن سخنان گفت. ابلیس گفت: تو نیز از عهده بر نمی آیی. وسواس خناس گفت: من از عهده اش بر می آیم. ابلیس گفت: چگونه؟ او گفت: به آنان وعده و امید [توبه و آمرزش] می دهم تا آن که مرتکب گناه شوند و چون به گناه در افتادند، استغفار را از بادشان می برم. ابلیس گفت: تو حریف این آیه هستی. پس او را تا روز قیامت مأمور [مقابله با] آن کرد) (نام کتاب: الأمالی نویسنده: الشيخ الصدوق جلد: ۱ صفحه: ۵۵۱)

بر این اساس، برترین ویژگی مؤمنین، عدم ابتلا به امانی شیطانی بوده، و با توجه به آیه ۲۳ سوره معارج (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ) (آنان که دایم در نماز (و طاعت الهی) عمر گذرانند)، و آیات پیش از آن: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) (که انسان مخلوقی طبعاً سخت حریص و بی صبر است * چون شر و زیانی به او رسد سخت جزع و بی قراری کند * و چون مال و دولتی به او رو کند منع (احسان) نماید) و آیات بعدی آن، روشن می شود که تنها راه برون رفت از این بیماری، بلکه تمام بیماری های موجود در نهاد انسان، توجه فوری و لحظه به لحظه، به مصدر افرینش می باشد.

و چه زیبا و بی پرده سروده، بابا طاهر عریان:

خوشا آنانکه الله یارشان بی

بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنانکه دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است

ترجمه: سید محمد علی حسینی - ۱۳ شهریور ۱۳۹۴



هو الذي يفتقر في الأجر
كأن يشاء لا إلا هو العزيز الحكيم

ترجمه: سید محمد علی حسینی

او کسی است که شما را در رحمت مادران، آن چنان که می‌خواهد تصویر می‌کند، معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست



و نیز خلقت شما را به آرزوی پرگشتن
برای آن تعین نشد مگر برای رحمت

ترجمه: سید محمد علی حسینی

مشترک آن خدای بزرگ که در این زندگی برای انسان خود بهره می‌برد



ای کسانی که ایمان آورده‌اید...
هرگز در کار دیگران بخت‌نکنید

ترجمه: سید محمد علی حسینی



وای بر کوفروشان!

ترجمه: سید محمد علی حسینی



ما را در راه او نشان دادید خواه
شاگردا شد یا ناپاس!

ترجمه: سید محمد علی حسینی



و ای سرور باطنی و زبانی سخن گوید...

ترجمه: سید محمد علی حسینی



رب مانی من الضحی
پروردگارا
مرا فرزندی که
از صالحان
باشد عطا کن



وقل انزع عن ذکری
و هرگز از یاد من روی گردان نشود
فان من معیشتکم
و زنگی تنگ نخواهد داشت

ترجمه: سید محمد علی حسینی



وقل لا اله الا الله
و لا اولیا
بیتنا

ترجمه: سید محمد علی حسینی



ففرر والحمد لله
پس بید سوی خدا قرار کنید

ترجمه: سید محمد علی حسینی



هیچ کس با این قرآن نشست، مگر آن که با
افزایشی یا کاهش از شمارش برخاست: افزایش
در هدایت و پاکستی از گوری | گوری دل و باطن |

ترجمه: سید محمد علی حسینی






عامل محیا نندن جامعه برای قتل امام حسین ع

محمد حسین پرتوی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

عامل محیا شدن جامعه برای قتل امام حسین علیه السلام

با محوریت بیانات مقام معظم رهبری (عدم آزادی

تعلیم شرک)

الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع و لا لعطائه مانع و لا کصنعه صنع صانع ، و هو الجواد الواسع فطر اجناس البدائع ، و اتقن بحکمته صنائع . [امام حسین علیه السلام ، عرفه چاپ جمکران] و الصلاه و السلام علی سیدنا و مولانا ، حبیب قلوبنا و طیب نفوسنا ، ابی القاسم المصطفی محمد و آله و اصحابه المنتجبین لا سیما من قال فیه هو منی و انا منه ، اباعبدالله الحسین علیه السلام .

مقدمه

شناخت بهتر جریان و حرکت و واقعه عاشوراء و قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام ، علاوه بر درس و هایی که برای تک تک افراد جامعه دارد ، عبرتهایی نیز برای جامعه اسلامی به عنوان یک بدنه واحد و یک جریان به هم پیوسته خواهد داشت و فهم دقیق این عبرتها و این آموزه ها ما را از گزندگی که در گذشته به ما رسیده مصون خواهد نمود .

در عصر و دنیای ما ، از بین تمام افراد و اشخاص اطرافمان ، شخصی وجود دارد که در برداشت از سیره اهل بیت علیهم السلام شیوه و روشی نوین ایجاد کرده و به وسیله آن جامعه ما را اداره نموده به سمت و سوی میبرد که جهانیان با تعجب و حیرت به آن چشم دوخته اند ؛ حضرت امام خامنه ای .

حال با توجه به اهمیت عبرت گیری از عاشوراء و با توجه به جایگاه شناخت خوانش امام خامنه ای از سیره معصومین ، این مقاله کوتاه با موضوع چگونگی اجتماع امت بر قتل عزیز دل پیامبر خود ، از منظر مقام معظم رهبری نوشته شد .

سؤال

در مواجهه اولیه هر انسانی با واقعه کربلا ، پس از مبهور شدن ابتدائی او در عظمت واقعه و حماسه کربلا و بعد از مجذوب شدن در جلال و شکوه آن انقلاب بی مانند و آن رشادت های مثال زدنی ؛ یک نکته ظریف و سؤالی اساسی در ذهن او شیدا خود نمائی میکند ؛ و آن سؤال این است :

امت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم که امتی متدین و شدیداً مقید به تعالیم حداقل ظاهری اسلام بود و جامعه عربی آن دوران که بالحق و الانصاف پایبند به آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای بود ، چگونه و به چه دلیل ناگهان به خود جرئت میدهد که بر مقدس ترین افراد زمانه خود و بر باقی مانده نسل نبی آخرین و برگزیده خالق عالمین شمشیر بکشد و حرمت او را بدرد و عزت او را هدف قرار دهد و به دنبال قطع نسل او باشد ؟ یا چرا و چگونه در ماه محرم که بنابر آداب و رسوم عربی جاهلی ، ماهی حرام بود و احراق دماء در آن ممنوع شمرده میشد و حتی اعراب بادیه نشین دور از شریعت حرمت آن را نگاه میداشتند و اسلام ، دین خدا نیز بر حرمت و شرافت آن صحنه گذاشته بود ، بر فرزند عزیز ترین نسل عرب تیغ کشیده او و خاندانش را قتل عام کردند ؟ یا اگر یزیدیان آن زمان مسلمان

علیه السلام ، به عنوان یک هدف مهم و حیاطی ، به دنبال ایجاد تنبه در نفوس غرق در گناه و دور از شریعت واقعی بودند ؛ چرا که ما میدانیم ، از حداقل فوائد روضه و گریه و عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام ، بیزار شدن مخاطبین و خود عزاداران از اعمال آن وحوش بی اخلاق و گرایش به اعمال و کردارهای اخلاقی و الهی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران باوفای ایشان همچون ابوقاضی العباس سلام الله علیه ، زینب کبری سلام الله علیها و جناب حر الشهدید سلام الله علیه میباید ؛ یا در بند بند دعاها و عالیه المضامین صحیفه شریفه سجادیه ، ایشان به فکر تربیت و تهذیب مستمعین این دعاها و متوسلین به این دعاها میباشند .

نکته

جادارد طردا لالباب و برای فهم بهتر ، این نکته را گوش زد کنم که تمام این ها برای ایجاد مجدد روحیه اخلاق مدار و گرایش به شریعت واقعی بوده است ، در مقابل شریعت واهی و مبهم اموی که بنابر روایت امام صادق علیه السلام :

ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشرک ، لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوها .

بنی امیه آموختن ایمان را برای مردم روا دانستند اما آموختن شرک را روا ندانستند تا این که هرگاه خواستند مردم را بدان وادار کنند بتوانند .

[محمد بن یعقوب کلینی ، اصول کافی انتشارات سرور ۱۳۹۲ ، صفحه ۲۴۸ از جلد سوم]

در توضیح این روایت ، برخی اساتید اینگونه گفته اند که بنی امیه ، محسنات و اعمال شایسته مانند نماز ، زهد در دنیا و قرائت قرآن یا حج و انفاق را در بین مردم امری شایسته و پسندیده القاء میکردند ، اما راجب شرک به خدا (که علی الظاهر مصادیق خفیه آن منظور است و نه جلیه مانند بت پرستی) و مصادیق آن مانند دور شدن از جریان ولایت الهی یا اعمالی چون شراب خواری و غیره و غیره سکوت میکردند ؛ [مهدی دهبان ، جلسات مقدمات علوم اسلامی ، قسمت سوم از کانال خودشان در ایتا] حتی برخی از بزرگان بنی امیه مانند ابوالقادیه لعنت الله علیه ، قاتل جناب عمار یاسر سلام الله علیه ، به قدری ساده زیست بود که در ظرف بلورین آب نمیخورد یا شمرین ذالجوشن لعنت الله علیه بعد از واقعه عاشوراء به کربلا میروند و از خداوند میخواهد کشتار کربلا را مایه قرب به درگاهش قرار دهد ، قعقاع ابن شعر لعنت الله علیه که از قتل مسلم بن عقیل سلام الله علیه است ، مشهور بود به آزاد کردن زندانیا و گذشت و بخشش بر دیگران . [ناصر یوسفی ، جلسه اول محرم سال ۱۴۰۲ از کانال خودشان در ایتا]

اینها همه صراحت بر این مطلب دارد که آنها ظواهر دین را یک ارزش اخلاقی قلمداد میکردند اما هیچ تقید الزامی به همان ظواهر هم حتی نداشتند ، چه برسد به اصول بنیادین و ریشه های فکری اسلامی .

مؤیدات

این که حضرت قتیل العبرات ، حسین بن علی علیه السلام ، میفرمایند : من برای اصلاح امت جدم قیام کردم)

ادامه: صفحه ۵

یا عرب نبودند و تنها انسان میبودند ، راه نداشت که با دیدن صحنه استسقاء برای طفل رضیع و یا شنیدن استغاثه های دختران یتیم و یا گریه های بیوه زنان اسیر ، قدر ملایم تر و شرافتمندانه تر برخورد کرده ، دست از ددمنشی و وحشیگری بردارند ؟

ضرورت پرداختن به این موضوع

حال که سؤال را متوجه شدیم ، باید بدانیم که خود ما و جامعه ما نیز در خطر ابتلا به این حال و این نکبت هستیم ؛ ما باید درد و درمان را بشناسیم و بدانیم که در برخورد با مشکلاتی که ما را به این حد میرساند چگونه باید مواجه شویم .

جواب

در جواب باید بگوییم ، بله اساساً مشکل از آنجایی شکل گرفت که ویروسی هولناک و مرضی دردناک در بین مسلمین شایع و همگیر شد ؛ همین ویروس عامل اصلی بود که باعث شد این هجوم از قساوت را در کربلا شاهد باشیم و درد و داغ آن را پس از گذشت هزار و اندی سال با خود حمل کنیم ؛ ویروسی خطرناک که در عصر و دوره ما نیز مجدداً در حال اپیدمی شدن است .

امام سجاد علیه السلام ، پس از واقعه عاشوراء کمر به درمان و اصلاح این بیماری و ضایعه بست و همت گماشت تا حرکتی بنیادین در این رابطه ایجاد کند . این مطلب در بیانات مقام معظم رهبری چنین آمده : (امام سجاد علیه السلام به تعلیم و تعقیب اخلاق در جامعه کمر بست . چرا ؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار ، بخش مهمی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه کربلا انجامید ، ناشی از انحطاط و فساد اخلاقی مردم بود .) [سید علی حسینی خامنه ای ، ۷۲ سخن عاشورائی ۱۳۹۱ ، صفحه ۸۳]

راه درمان

از همین روی امام سجاد علیه السلام در تمام مراحل که برای ایجاد فضای مناسب امامت امام باقر علیه السلام ایجاد میکردند [برای اطلاع بیشتر به صوت های مقدمات علوم اسلامی استاد دهبان مراجعه کنید .] ، این هدف نهفته بود : تهذیب جامعه بظاهر مسلمان آن عصر . یعنی در تمام مراحل تربیت کنیزان و بردگان ، اعلام عزای بر سیدالشهداء علیه السلام و روضه خوانی های بر ایشان ، انفاق ها ، اطعام ها و دعا خوانی ها ، امام سجاد علیه السلام هدفی را در کنار دیگر اهداف خود دنبال میکردند و آن تهذیب و تعلیم اخلاقی جامعه بوده است . از همین روی ، مقام معظم رهبری میفرمایند : (هر یک از این دعاها صحیفه سجادیه و همسن دعای مکارم الاخلاق ، یک کتاب درس زندگی و درس اخلاق است .) [سید علی خامنه ای ، ۷۲ سخن عاشورائی ۱۳۹۱ ، صفحه ۸۳]

برای توضیح بیشتر باید بگویم ، معنای حرف های قبل این است ، که ، پنجاه هزار بنده ای را که امام سجاد علیه السلام خریدند ، به خانه بردند ، تربیت کردند و آزاد کردند [] ، هر یک رسولانی بودند برای ترویج آداب و خلق و حقایق ظاهریه و باطنیه مذهب حقه علوی که در جای جای بلاد اسلامی پخش و پراکنند شدند . یا در تمامی آن مراسم عزای بر پدر بزرگوارشان و در تمام آن روضه خوانی های خیابانی و عمومیشان ، امام سجاد

ادامه از: عامل محیا نندن جامعه برای قتل امام حسین ع...

اصلاح امت جدی ([موفق بن احمد خوارزمی ، مقتل خوارزمی انتشارات زلال کوثر ۱۳۹۴ ، صفحه ۲۴۳] ، دقیقا به همین امر اشاره دارد که شرع و دین خدا به قدری از مسیر اصلی خود دور شدند و ارزش ها و ضد ارزش ها به قدری در هم آمیخته باهم جابجا شدند که نیاز داشت برای احیاء آن شاخصه های اصلی و اصول بنیادین حرکتی عالم گیر شکل بگیرد که دستگاه رسانه ای جریان بنی امیه ، قادر به سانسور و بایکوت آن نباشد و از همین جا اهمیت و جایگاه نقش آفرینی علمدار دوم امام حسین علیه السلام ، یعنی زینب کبری سلام الله علیها مشخص و جلوه گر میشود .

این که حضرت ثارالله الاصر ، امام حسین علیه السلام ، میفرمایند من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم (ارید عن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر) [موفق بن احمد خوارزمی ، مقتل خوارزمی انتشارات زلال کوثر ۱۳۹۴ ، صفحه ۲۴۲] ، بر این تأویل بسیار قابل انطباق است ؛ که چه معروفی بالاتر از بقاء اصل دین و چه منکری بالاتر از نابود کردن آن ؟!

بنی امیه از دین خدا ، تنها حج و جهاد و نماز جمعه و نکاح و از این قسم مسائل را ، آنهم تاجایی که با منافعشان ناسازگاری نداشت ، با کمال میل قبول میکردند . همان طور که گذشت ، آنها حتی افرادی بخشنده ، اهل زهد و حتی غالبا اهل کرامت بودند [ناصر یوسفی ، جلسه اول ماه محرم ۱۴۰۲ ، از کاتال خودشان در ایتنا] ؛ اما در مواجهه با اصول بنیادین و باطنی دین به هیچ وجه تحمل شنیدن آن را نداشتند و مردم را ، همان طور که در روایت امام صادق علیه السلام گذشت ، در یادگیری آن آزاد نمیگذاشتند .

مقام معظم رهبری در این باره میفرمایند :

(بنی امیه) آن قدر با اسلام دشمن بودند که میخواستند برای حد و حدودی تصور کرد . البته این را یک توضیحی بدهم ؛ (که) با کجای اسلام دشمن بودند ؟ آیا با نماز اسلام ؟ ابا ؛ آیا با زکات اسلام ؟ هرگز ، مخصوصا که زکاتی را که میگرفتند در صندوق بیت المال آنها میریختند . چرا دشمن باشد ؟ با چه چیزی از اسلام مخالفند ؟ آیا با توجه به خدا ، که صرفا انسان یک ذکری (لسانا) بگوید و به خدا توجه داشته باشد و امید وار به لطف و رحمت خدا باشد دشمن بودند ؟ هرگز . بنده یک چیزی درباره معاویه دیدم که واقعا حیرت کردم ؛ معاویه در مرض فوت است ، به نزدیکانش گفت : من یک روزی پهلوی پیغمبر نشسته بودم ، آقا رسول الله داشتند ناخنهایشان را میگرفتند . من خرده های این ناخنهای پیغمبر را جمع کردم . یک لباسی هم رسول خدا به من دادند که آن را هم دارم . خواهش میکنم وقتی که من مردم ، آن لباس را تن من کنید و این خرده های ناخن را هم با من دفن کنید . پس این چیزها را از اسلام قبول دارند ؛ این چیزها را از دین نفی نمیکنند ؛ مغفرت خدا را نفی نمیکنند ...

... با توحید اسلام مخالف بودند . توحید اسلام میگوید حکومت از آن خداست ، حکومت از آن طاغوت نیست و معاویه طاغوت است . [امام خامنه ای ، حماسه امام سجاد انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۹۹ ، صفحه ۷۱ و ۷۳]

این جملات بهترین و سلیس ترین شرح بر روایت حضرت صادق علیه السلام اند ؛ و ایضا بهترین و قابل انطباق ترین آنها بر وقایع تاریخی و سیاق روایت .

از همین روی ، مقام معظم رهبری ، امام خامنه حفظه الله بر این باورند که هدف اصلی امام حسین علیه السلام ، بازگرداند جامعه به جایگاه حقیقی خود و حفظ آن از انحرافات بزرگ است . [امام خامنه ای ، انسان ۲۵۰ ساله انتشارات صهبا ۱۳۹۱ ، صفحه ۱۴۶]

یا در عبارتی بسیار دقیق میفرمایند :

دو عامل ، عامل اصلی این گمراهی و انحراف (که منجر به محیا شدن امت برای شهادت امام حسین علیه السلام شد) عمومی است :

یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است ؛

فراموش کردن خدا و معنویت ؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن .

دوم ، و اتبعو الشهوات [قرآن کریم ، سوره مریم ، آیه ۵۹] ؛

دنبال شهوت رانی ها رفتن ؛ دنبال هوس ها رفتن و در یک جمله: دنیا طلبی . به فکر جمع آوری ثروت ، جمع آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن ؛ اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن (باعث این انقلاب بزرگ درونی ملت مسلمان شد) ...

اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد ، معلوم است که انسان با تقوایی مثل (

امام) حسین بن علی علیهما السلام باید خونس ریخته بشود . اگر زرنگی و دست و پا داری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی اعتنائی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت ، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله ، شخص اول کشور عراق شود . همه کار اسلام این بود که این معیار های باطل را عوض کند . [امام خامنه ای ، چهار گفتار انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۹۷ ، صفحه ۲۳]

در این دو بند رهبر معظم انقلاب با برشمردن دو بیماری اصلی اخلاقی ، به عنوان دو عامل اساسی در ایجاد یک لشگر قاتل از دل ملتی که عاشقان حضرت اباعبد الله علیه السلام بودند بر علیه آن بزرگوار ، ما را نسبت به آن دو هوشیار میکنند .

تمام عوامل ایجاد جزء جزء آن فاجعه عظیم و تمام عواملی که باعث انحراف مردمان آن دوره شد ، اعم از توجیه گری ، دنیا طلبی ، عدم فهم دقیق اولویت ها ، شهوت رانی ، دوری از ذکر خدا و غیره [برای شناخت دقیق و با جزئیات آن میتوانید به آثار سید علی اصغر علوی مراجعه کنید] در یک کلمه جمع میشوند و آن دوری از اخلاق و معیار های اخلاقی میبوده است .

جواب یک سوال

شاید بر این برداشت ما ، از سخنان مقام معظم رهبری مدظله عالی ، ایراد گرفته شود که : با توجه به عام بودن کلام اول ، که منظور همان مشخص کردن علت روی آوردن امام زین العابدین علیه السلام به تبلیغ اخلاق است ، و خاص بودن کلام دوم ، که علت آماده شدن جامعه برای قتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام را مشخص میکند ، ای بسا رهبر معظم انقلاب ، با گذشت زمان از نظر علمی خود برگشته و قول دقیق تری را اتخاذ کرده باشند .

جواب میدهیم :

اولا ؛ قولی که به ظاهر اعم است ، و در رابطه با انگیزه و تحلیل امام زین العابدین علیه السلام میباشد ، از نظر زمانی بر قول به ظاهر اخص ، که دو دلیل خاص تر (خاص منطقی) را برای این امر معین میکند مآخر است ؛ یعنی بر فرض این که اگر قرار باشد این دو جمله یکی ناسخ دیگری باشد و رهبری از جمله ای برگشته باشند آن جمله مردوده ، جمله اخص است . جمله خاص مقام معظم رهبری در تاریخ بیست و دوم ماه تیر از سال هزار و سیصد و هفتاد و یک بیان شده [امام خامنه ای ، چهار گفتار انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۹۷ ، صفحه ۱۹] ، در حالی که جمله عام تر ایشان در تاریخ بیست و سوم ماه تیر از سال هزار و سیصد و هفتاد و دو بیان شده است [امام خامنه ای ، هفتاد و دو سخن عاشورائی انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۹۱ ، صفحه ۸۳] .

دوما ؛ چرا وقتی جمع ممکن باشد باید یکی را ندید بگیریم؟! وقتی میشد و جمله و کلامی را عام و جمله دیگر را خاص در مقام بیان مصادیق دانست ، چه نیازی هست به رد یکی و اتخاذ دیگری؟! شخص مقام معظم رهبری مدظله عالی در کتاب غناء و موسیقی این نوع جمع بستن عام و خاص را ذیل روایات مرتبط با قول زور به خوبی بیان کرده اند که نشان میدهد این نوع جمع بستن مورد تأیید خود ایشان است [امام خامنه ای ، غناء و موسیقی انتشارات انتشارات فقه روز ۱۴۰۰ ، صفحه ۱۸] .

خاتمه

ما به عنوان ادامه دهندگان ادامه دهندگان مسیر تشیع باید از این واقعه درس عبرت بگیریم ؛ آری به راستی اگر در جامعه ما فضائل اخلاقی کمرنگ شد و یا سطحی شد و در مقابل رذائل اخلاقی عادی شد یا در افراد ریشه دار شد ، باید بدانیم که در سیری بسیار خطر ناک و رعب آور حرکت میکنیم . سیری که انتهای آن به گودال قتلگاه رفتن حجت خدا و به اسارت رفتن اسرار و نوامیس خداست .

ای مسئولین فرهنگی ، ای مربیان ، ای عوامل ایجاد نمودن ، ای مبلغین ، ای طلاب علوم دینی و ای معلمان ! شما کسانی هستید که بار اصلی تربیت و تهذیب جامعه را بردوش میکشید ؛ بر حذر باشید و بترسید از این که در راه و مسیرتان قدمی از روی جهل یا خدای نکرده از روی شهوت بردارید . مبدا بخاطر کمیت ، کیفیت را فدا کنید ؛ مبدا بخاطر ایجاد هیاهو و سروصدا (که اینها همه ناشی از علقه نفس به استعلا و برتری بینی خود است) به ظواهر پرداخته ، بواطن و بن مایه ها را رها کنید .

ای مؤمنین ، ای اهل تدبر و دقت ، ای شرافت مندان ، ای عزت مندان ! شما کسانی هستید که بدنه نظام و جامعه اسلامی هستید ؛ مبدا از کنار گناه ، منکر یا یک بی اخلاقی ساده بگذرید ؛ مبدا که امر به معروف و نهی از منکر را ساده شمرده رها کنید که این ساده انگاری شما منجر به شهادت امام جامعه منجر خواهد شد .

تفکر عاقلانه و تفکر جاهلانه!

محمد هادی نصاری پور (طلبه)



تفکر در جاهلان

یکی از انواع تفکر، تفکر در خصوص جاهلان است که شدیداً مذموم است چنانچه در روایات ما نیز شدیداً از آن نهی شده چنانچه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل شده که می فرمایند: «...إِذَا عَلَوْتَ فَلَا تَفَكَّرْ فِيمَنْ دُونَكَ مِنَ الْجُهَّالِ [۱]». ترجمه: هرگاه به مرتبه ای بلند رسیدی، به زیردستان جاهل خود نیندیش؛ بلکه به بالادستان عالم خود اقتدا کن. [۲]

در توضیح این حدیث و روایاتی که در این مضمون وارد شده اند، چنین بیان میشود که نبایست انسانها در زندگی و منش خود به اشخاصی بنگرند که به لحاظ اخلاقی، اجتماعی، رفتاری و یا حتی علمی از آنان در مرتبه پایینتری هستند و آنها را الگوی خود قرار داده و پیروی نمایند؛ بلکه می باید مومنان در مسیر زندگی خود در راه سیر به سوی خدای متعال و در این هدف به بزرگان و در احوالات ایشان تدبر کرده و از آنها تتبع نمایند. و اینکه در روایت این حکم را به زمانی تخصیص داده که شخص بلند مرتبه گردد، به این اعتبار است که برای این شخص اهمیت بسیار دارد و تخلف از آن بسیار قبیح مینماید. و یا به اعتبار آنست که غالباً اشخاصی که از چنین برتری برخوردار میشوند در بسیار باز موارد این امر از آنها دیده شده است. و خلاصه آنکه اگر بلند مرتبه گردی چنین مکن بلکه به علماء اقتدا کن (در تواضع، فروتنی و سایر صفات ایشان). روایتی که به بیان این مطلب میپردازد، روایتی از حضرت علی (ع) نیز می باشد: «و قطیعه الجاهل تعدل صله العاقل» «و بریدن جاهل و نادان، مساوی با پیوند عاقل و خردمند است». [۳]

در این جمله دو احتمال داده شده است:

۱- بریدن و منقطع شدن از جاهل بطور طبیعی همان متصل شدن به عاقل است.

۲- از نظر اثر، نتیجه و ثمره، بریدن از جاهل همان ثمره را دارد که اتصال پیوند با عاقل دارد، به این بیان که به همان اندازه اتصال به انسان عاقل و بزرگوار در رشد و وصول به کمال تأثیر گذار میباشد، دوری از نادان نیز به همان اندازه در پیشرفت اثر دارد و ایندو را میتوان هم ارز یکدیگر دانست. این حدیث در مقام تشویق به انقطاع و برحذر داشتن از دوستی با جاهلان و انسان های نادان است چرا که اثرات سوء آن برهیچ عاقلی پوشیده نیست. [۴]

پر واضح است که مراد از تفکر در جاهلان، الگو گرفتن از آنان است و آنکه در زندگی فردی و اجتماعی خود نگاهمان به آنها، و از آنها بیاموزیم. چرا که چه بسیار که تفکر در جاهلان موجب یادگیری و عبرت گرفتن میشود و در زندگی

تأثیر به سزایی دارد.

معانی جهل در سخنان حضرت علی(ع): [۵]

۱. در مقابل علم
۲. در مقابل معرفت
۳. در مقابل عقل
۴. مترادف با ضلالت و کوری

تفکر در قیامت

یکی دیگر از انواع تفکر و موضوعات تفکر، قیامت است؛ تفکر درباره قیامت از مؤثرترین انواع تفکر میباشد. که در روایات شیعه نیز بسیار بر آن تأکید شده و به آن اهمیت داده شده است. به عنوان مثال:

قائل: امام صادق (علیه السلام)

عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَزُورِي النَّاسَ إِنْ تَفَكَّرُوا سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ قَالَ يَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ أَيَّنَ سَاكِنُوكَ وَأَيَّنَ بَأُوكَ مَا لَكَ لَأَ تَتَكَلَّمِينَ. [۸]

ترجمه:

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم اینکه مردم روایت میکنند که: تفکر ساعه خیر من قیام ليله. يك لحظه فکر از يك شب عبادت تا صبح بهتر است. یعنی چطور فکر کند؟ فرمود. مثلاً از ویرانه‌ای و یا خانه‌ای که عبور میکند توجهی بکند و بگوید. ای ویرانه، ساکنان تو و بانیان تو کجا هستند؟ چرا پاسخ نمیگوئی؟

اهمیت قیامت

یکی از آیاتی که در این مضمون اند، آیه ۳۲ از سوره مبارکه انعام است که مخاطب را به تفکر در قیامت دعوت می نماید:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ. [۹]

در این روایت، شخصی از حضرت امام صادق (علیه السلام) سوالی در باره حدیثی می پرسد که در آن بیان شده است که لحظه ای تفکر بهتر از یک شب تا روز عبادت است. راوی می پرسد که مراد از تفکر در این روایت، چه نوع تفکری است؟ و حضرت در جوابی خواندنی و تمثیلی زیبا به ایشان بیان می دارد که مراد، تفکر در قیامت و در عاقبت خویش است. در شرح این روایت چنین آمده:

لحظه ای تفکر بهتر است زیرا که تفکر و تعقل از اعمال قلبی است و آن از اعمال جوارح افضل می باشد؛ و همچنین میتوان افضلیت در آنرا به این خاطر دانست که اثر آن به نسبت به عبادت بزرگتر، مهمتر. بادوام تر است؛ چرا که چه

بسا و چه بسیار که این تفکر سبب در توبه از گناهان شده است و موجب شده که فاعل آن تا آخر عمر خود به طاعت پروردگار بپردازد. و آنکه حضرت مثال خرابه را بیان نموده، به جهت مثال بوده و برای بین و توضیح مطلب بوده است یا آنکه آنرا با توجه به مقدار فهم و درک مخاطب بیان نموده است. و منظور از الدار نیز خانه است تا زمانی که خراب نشده باشد؛ و لکن بنای آن از دنیا رفته باشد و ساکنان آن غیر سازنده اش نباشند. و مراد از خرابه نیز خانه ایست که خراب گردیده و ساکن آن نیست؛ و احتمال دارد که قول ایشان: این ساکنوک؟ برای الخربة و این بانوک؟ برای لفظ الدار به نحو لف و نشر مرتب باشد لکن خلاف آن اظهار است و ظاهر آنست که قول ایشانم به «لسان الحال» است. و قول حضرت: «ما لك لا تتكلمين؟» به جهت بیان نهایت ظهور حال است یعنی همان عبرت گرفتن؛ و نیز گفته شده که از باب بیان لازم و اراده ملزوم میباشد. به این معنی که نفی تکلم بیان باشد از عدم سماع آنان (غافلون) آنچه را که آن خانه با زبان حال خود آشکارا بیان میکند. و برخی نیز گفته اند که استفهام انکاری است بدین بیان که تو سخن میگوئی لکن آنها بدان گوش فرا نمیدهند. لکن این تفسیر دور از ذهن است. و امکان دارد نیز که منظور از سخن آن خانه، کنایه از تنبیه غافلین باشد به این صورت که بگوید این اشخاص از آن جهت که غرق در دنیا و مادیات اند، هرگز متوجه حقیقت نخواهند شد با آنکه بسیار واضح و آشکار بوده است. و این بیان چنین نتیجه میدهد که آنها هرگز هدایت نخواهند شد همانگونه که شخصی به پدر مردی فاسق میگوید چرا بفرزندت را پند نمیدی با آنکه میداند که او در حقیقت چنین میکند و لکن آنرا به جهت سرزنش فرزند او گوید. [۱۰]

تفکر در باره مرگ و گذشتگان

آیه مرتبط:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ. [۱۱] (تعقل در تاریخ و گذشتگان)

پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت؛ (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند؛ که شما نیز، همانند آن را دارید.) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! [۱۲]

خلاصه آنکه در آیات و روایات بسیار به اهمیت تفکر و خصوصاً تفکر در قیامت و یوم الحساب تصریح شده است البته در اهمیت تفکر احتیاجی به نص نداریم و هر انسانی به اندازه خودش به لزوم و ضرورت آن پی برده است.

در خصوص اهمیت تفکر می

توان به اندیشه های امام خمینی

نیز مراجعه نمود؛

از مقایسه دیدگاه

ادامه از: تفکر عاقلانه و تفکر جاهلانه!

امام در باب تفکر که آن را اولین شرط مجاهده با نفس می دانند با دیدگاه علمای دیگر علم اخلاق، چون خواجه عبدالله انصاری که در منازل السائرین خود تفکر را در مقام پنجم قرار می دهد، [۱۳] روشن می شود که امام خمینی؛ در چشم انداز اخلاقی - عرفانی خود نقش مهمی برای تفکر قائل است؛ چرا که گامهای بعدی در سیر اخلاقی - عرفانی، چون تذکر (یاد خدا)، عزم بر انجام وظایف و ترک گناهان، معرفت الهی و... همه را مترتب و معلول تفکر می دانند. [۱۴]

تفکر در مرگ؛ بیداری دل

یکی دیگر از این دسته از روایات، روایتی است که آنرا بیان میکنیم:

عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين [عليه السلام] يقول: نبّه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله ربك. [۱۵]

ترجمه «حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: بود امیر المؤمنین (ع) که می فرمود:

«آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن، و دور کن از شب پهلوی خود را، و بپرهیز خداوند پروردگار خویش را.»

واژه تنبیه که در متن عبارت آمده، به دو صورت «آگاهی دادن» و «بیدار کردن از خواب» معنی شده است. [۱۶] لکن از آنجایی که قلب انسان پیش از تفکر در غفلت، غوطه ور؛ و در خواب است، پس به تفکر از این خواب و غفلت در آید، به همین دلیل میتوان گفت که هر دو تعبیر و معنا، مناسب عبارت اند. و این هشیاری و بیدار شدن نیز دارای

درجاتی است. اعمال فکر را در اصطلاح تفکر مینامند. که عبارت است از چینش گزاره هائی معلوم به جهت استنتاج گزاره ای دیگر. [۱۷]

دگر روایتی در این باب روایتی از حضرت سید الشهداء (ع) می باشد: امام حسین (علیه السلام)

وَ قَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ آدَمَ تَفَكَّرْ وَ قُلْ أَيْنَ مُلُوكُ الدُّنْيَا وَ أَرْبَابُهَا الَّذِينَ عَمَرُوا وَ اخْتَرُوا أَنهَارَهَا وَ عَرَسُوا أَشْجَارَهَا وَ مَدَّنُوا مَدَائِنَهَا فَارْقُوهَا وَ هُمْ كَارِهُونَ وَ وَرَثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ نَحْنُ بِهِمْ عَمَّا قَلِيلٍ لَّاحِقُونَ [۱۸]

در این مضمون از احادیث، حدیثی قدسی است که آنرا به رعایت اختصار بیان خواهیم کرد:

... إِعْقِلْ وَ تَفَكَّرْ وَ أَنْظِرْ فِي نَوَاجِي الْأَرْضِ « كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ » [۱۹]

ای عیسی بخردی کن و اندیشه نما و ببین در اطراف زمین چگونه بوده است سرانجام ستمکاران. ای عیسی... [۲۰]

از بیانات رهبر انقلاب در اینباره چنین برداشت میشود:

از جمله فوایدی که در ذیل روزه گرفتن و در پی صوم می آیند، آنست که روزه گرفتن موجب پاکی دل میشود که زمینه را برای تفکر فراهم میکند و به انسان در فرایند تفکر کمک می نماید. که یکی از مهمترین انواع تفکر، تفکر در مرگ و

احوالات خیش در آن لحظه میباشد. این مبحثی قابل تفکر است که تفکر در آن از ضروریات بوده و همان تفکری است که مورد تأکید و مدح بسیار در روایات بوده است.

در سخنرانی ای از آیه ا... خوشوقت نیز ایشان در ضمن

سوالی میفرمایند که مراد از تفکری که بسیار در روایات بر آن

تأکید شده است، تفکر در روز قیامت و تفکر و تأمل در مرگ است که در رشد انسان بسیار مؤثر عمل می کند. ایشان نیز تصریح بدان داشته اند که دلیل آنکه بیان شده که در تشییع جنازه به یکدیگر سلام نکنید، دلیلش آن است که در آن لحظه تشییع کننده در حال تفکر درباره مرگ و قیامت است و سلام دادن به او مزاحم آن می شود و او را از این فکر بابرکت

خارج نموده و از اثر آن می کاهد. [۲۱]

[۱] عیون الحکم ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۶

[۲] گزیده غررالحکم و دررالکلم نویسنده: التمیمی الآمدی، عبد الواحد بن محمد جلد: ۱ صفحه: ۴۱

[۳] بحار الأنوار (جلد ۷۱ و ۷۲) / ترجمه کمره ای؛ ج ۱ ص ۱۲۶

[۴] <http://ganjineh.valiasr-aj.com/>

[۵] khabaronline.ir/xfBdG

[۶] حکمت ۲۸ نهج البلاغه

[۷] <http://hiwan.blogfa.com/post/۹۲>

[۸] بحار الأنوار ، جلد ۶۸ ، صفحه ۳۲۰

[۹] الأنعام ۳۲

[۱۰] مرآة العقول؛ ج ۷ ص ۳۴۰

[۱۱] آل عمران ۱۳۷

[۱۲] ترجمه ایت الله مکارم شیرازی

[۱۳] منازل السائرین، ص ۱۳.

[۱۴] شرح چهل حدیث، ص ۷

[۱۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، «کتاب ایمان و کفر»، «باب تفکر»، حدیث ۱.

[۱۶] مرآة العقول؛ ج ۷ ص ۳۳۹، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) صفحه ۱۸۹

[۱۷] شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) صفحه ۱۸۹

[۱۸] إرشاد القلوب ، جلد ۱ ، صفحه ۲۹

[۱۹] تحف العقول ، جلد ۱ ، صفحه ۴۹۶

[۲۰] تحف العقول / ترجمه کمره ای؛ ج ۱ ص ۵۳۳

[۲۱] پرسش و پاسخ از سالک الی الله حضرت آیت الله خوشوقت اعلی الله مقامه، مدرسه علمیه حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه ۱۳۸۳/۱۰/۳

صدقه برای خدا

حسن امیدوار پور



حضرت صادق (علیه السلام) با عده ای که کالای زیادی برای فروش با خود می بردند در سفری همراه بود. بین راه اطلاع دادند که يك دسته دزد در فلان محل برای غارت کردن کاروان اجتماع کرده اند. از شنیدن این خبر همراهان آن جناب به طوری متوحش شدند که آثار ترس در صورتشان آشکارا دیده می شد. امام (علیه السلام) فرمود: ناراحتی شما از چیست چرا اینقدر متوحش شدید؟ عرض کردند سرمایه و کالای تجارتي داریم. می ترسیم از دست بدهیم ممکن است در اختیار شما بگذاریم راهزنان اگر بدانند متعلق به شما است شاید چشم طمع نداشته باشند.

فرمود: از کجا می دانید شاید آنها برای سرقت اموال من آمده باشند. در این صورت بی جهت سرمایه خود را از دست داده اید. عرض کردند چه کنیم؟ صلاح می دانید کالای خود را در زمین پنهان کنیم. فرمود این کار بیشتر باعث تلف شدن آن است زیرا ممکن است کسی مطلع شود و آنها را بردارد یا در بازگشت جایش را پیدا نکنید. گفتند پس چه باید کرد. پاسخ داد بسپارید به کسی که آن را از هر گزند و آسیب ننگه می دارد افزایش سرشاری نیز به هر قسمت از آن

کالا می دهد به طوری که هر قسمت آن بیشتر از دنیا و آنچه در اوست ارزش پیدا کند هنگامی به شما باز دهد که نهایت احتیاج را به آن داشته باشید سؤ ال کردند. آن شخص کیست. فرمود: پروردگار جهان.

پرسیدند چگونه به خدا بسپاریم. توضیح داد: که بر فقرا و مستمندان صدقه دهید. گفتند اینجا بیچاره و مستمندی نیست که به آنها بدهیم. فرمود: تصمیم بگیریید يك سوم از اموال خود را صدقه بدهید تا خداوند بقیه را از پیشامدی که می ترسید ننگه دارد تصمیم گرفتند. فرمود اینك در پناه خداوند اموالتان را ننگه داشته می شود به راه خود ادامه دهید.

مقداری آمدند، دزدها پیدا شدند همراهان حضرت را ترس فرا گرفت. فرمود دیگر از چه می ترسید با اینکه در پناه خداوند هستی؟! همین که چشم راهزنان به حضرت صادق (علیه السلام) افتاده پیاده شد. دست آنجناب را بوسیدند. عرض کردند دیشب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دیدیم ما را امر کرد که امروز خود را به شما معرفی کنیم. اینك در خدمتتان هستیم تا از گزند دشمنان و راهزنان ایمن باشید فرمود به شما نیازی نداریم کسی که ما را از شما نگهداری کرد از گزند آنها نیز حفظ خواهد کرد.

مسافرین به سلامت راه را طی کردند يك سوم از کالای خود را صدقه دادند. سرمایه تجارتي آنها با سود فراوانی فروخته شد. هر درهم ده برابر فایده نمود. به یکدیگر گفتند برکت حضرت صادق (علیه السلام) چقدر زیاد بود. امام فرمود اکنون سود و برکت سودا کردن با خدا را فهمیدید پس از این به همین روش ادامه دهید. کلمه طیبه، ص ۲۶۲.

منبع: آگاه شویم، حسن امیدوار، جلد دهم

از نشانه های احمق!

سجاد باقری (طلبه)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عجله در تکلم؛ تحیر در تکلم/ چنین می کند اگر به

زشتی متهم بشود

اگر احمق بخواهد سخن بگوید عجله می کند یعنی بدون فکر و تأمل سخن می راند و اگر سخن بگوید متحیر می شود چراکه بدون تأمل و با عجله سخن رانده و اگر به زشتی متهم گردد چنین می کند [۷۳]؛ شاید کنایه از این باشد که بدتر از زشتی را مرتکب می شود.

دور اندیشی، بریدن از او است

از اموری که در پیشرفت زندگی آدم نقش دارد دور اندیشی است. یکی از مهم ترین دور اندیشی ها، دوری از اشخاص منفی در زندگی آدم است. آدم احمق، نقش بسیار منفی در زندگی آدم دارد که آدم را به بدترین پرتگاه ها می کشاند فلذا باید از احمق برید و بریدن از احمق، دور اندیشی است [۷۴].

آقا جمال الدین محمد خوانساری (ره) علت دور اندیشی بودن بریدن از احمق را این می داند که چراکه مصاحبت و اختلاط با احمق کم است که سبب زیان و خسرانی نشود. آقا جمال خوانساری (ره) در شرح این حکمت پر گوهر می نویسند: زیرا که مصاحبت و اختلاط با احمق کم است که سبب زیان و خسرانی نشود. [۷۵]

تولید نکردن فرزند سالم توسط زن حمقاء

یکی از تأثیر گذارترین اشخاص در زندگی، زن احمق است که در نسل و خانواده تأثیر منفی زیاد دارد حتی تأثیر منفی مرد احمق از زن احمق در زندگی کم تر است چراکه زن احمق، تأثیر مستقیم در نسل دارد فلذا در روایات شریفة شیعه، رخصت ازدواج با مرد احمق داده

شده اما رخصت ازدواج با زن احمق داده نشده؛ چراکه مرد احمق می تواند فرزند سالم تولید کند و زن احمق نمی تواند فرزند سالم تولید کند [۷۶]. هم چنین توصیه شده که زن احمق را به دایگی نگیرید چراکه شیر سرایت می کند و کودک به سمت شیر خود می رود یعنی از شیری که خورده رشد می کند و شیخ طوسی (ره) معتقد است یعنی کودک در تهی مغزی و کم عقلی به دایه اش می رود که در ذیل روایت در کتاب شریف تهذیب الأحکام نظر خود را بیان داشته است. [۷۷]

مرجع عالیقدر جهان شیعه؛ حضرت آیت الله العظمی سید محمد تقی مدرس دامت برکاته با استناد به روایت شریفة ای معتقد است شرعاً ازدواج با زن حمقاء (مؤنث احمق) کراهت دارد چراکه عقل، جزء دین است.

حضرت آیت الله العظمی سید محمد تقی مدرس دامت برکاته می نویسد:

ومن الدین العقل، فإنه یُکره شرعاً نکاح الحمقاء حیث قال الامام أمير المؤمنین علیه السلام: «يَا كُمْ وَ تَزْوِجَ الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدَهَا ضِيَاعٌ».

وَأشد کراهة من الحمقاء المجنونة فإن جنونها یؤثر فی اولادها [۷۸]

قلب احمق پشت زبان او است

آدم عاقل، قبل از اینکه سخنی را به زبان بیاورد فکر می



کند و در قلب سلیم خودش می گذارند که مثلاً آیا الآن وقت این سخن است یا خیر؟ این سخن را اگر بر زبان بیاورم چه تبعاتی به دنبال خواهد داشت؟ تبعات مثبت یا تبعات منفی؟

اما احمق، بدون فکر کردن و بدون اینکه با قلب سلیم خودش بسنجد هر گونه سخنی را بدون توجه به پیامد های بعد از آن سخن به زبان خواهد آورد که این نشانه حماقت او است [۷۹].

مرجع عالیقدر جهان شیعه؛ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله الشریف معتقد است انسان عاقل نخست اندیشه می کند سپس سخن می گوید در حالی که احمق نخست سخن می گوید و بعد در اندیشه فرو

می رود به همین دلیل سخنان عاقل حساب شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق ناموزون و گاه خطرناک و بر زیان خود او.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی دامت برکاته در شرح حکمت پر ارزش ۴۰ نهج البلاغة می نویسد:

فرق جایگاه زبان عاقل و احمق:

آنچه امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بیان فرموده کنایه زیبایی است درباره کسانی که سنجیده یا نسنجیده سخن می گویند می فرماید: «زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ).

اشاره به این که انسان عاقل نخست اندیشه می کند سپس سخن می گوید در حالی که احمق نخست سخن می گوید

و بعد در اندیشه فرو می رود به همین دلیل سخنان عاقل حساب شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق ناموزون و گاه خطرناک و بر زیان خود او.

همین عبارت با شرح جالبی در خطبه ۱۷۶ آمده است و در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَكَمْ يَتَدَبَّرُهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان پشت قلب (و فکر) او است، لذا هنگامی که می خواهد سخنی بگوید نخست در آن تدبّر می کند سپس بر زبانش جاری می سازد، ولی زبان منافق جلو قلب او است، لذا هنگامی که تصمیم به چیزی می گیرد بدون هیچ گونه تدبّر بر زبانش جاری می سازد» [۸۰]. از آنجا که علی (علیه السلام) باب علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) است این سخن را از او آموخته است.

امام حسن عسکری (علیه السلام) این سخن را با عبارت لطیف دیگری بیان فرموده: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَقَمِ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب احمق در دهان او و دهان شخص حکیم در قلب اوست» [۸۱].

مرحوم سید رضی پس از ذکر این کلام حکمت آمیز می گوید: «این سخن از مطالب شگفت انگیز و

پرازش است و منظور این است که عاقل

زبانش را به کار نمی گیرد مگر بعد

از مشورت با عقل خویش و فکر

و دقت؛ ولی احمق سخنانی که از

زبانش می پرد و حرف هایی که

بدون دقت می گوید بر مراجعه

به فکر و اندیشه و دقت رأیش

پیشی می گیرد، بنابراین گویا زبان

عاقل پشت قلب او

ادامه از: از ننانه های احمق!

قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يَطْلُقُ لِسَانَهُ، إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامِرَةِ الْفِكْرَةِ. وَالْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَذْفَاتِ لِسَانِهِ وَفَلْتَاتِ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةً فِكْرِهِ وَمُمَاخَصَةً رَأْيِهِ فَكَانَ لِسَانُ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ، وَكَانَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِّلسَانِهِ)

هَمَّتْ جاهل در حماقت است

عاقل همیشه به دنبال حکمت است و همت او در حکمت است و جاهل همیشه به دنبال حماقت است و همت او در حماقت و احمقی است [۸۲]. عاقل هر گاه سخنی را روایت می کند روایت با درایت است و همت او درایت است و جاهل روایت بدون درایت می کند و همت او صرفاً روایت بدون روایت است [۸۳].

احمق احساس حقارت نمی کند و از کمبود و زیان مبرا نیست یکی از خصوصیات احمق این است که اگر در جایی اشتباه سنگینی مرتکب گردد و خوار گردد احساس حقارت نمی کند و از کمبود و زیان مبرا نیست [۸۴] و با خوار گشتن نیکو نمی گردد [۸۵].

آقا جمال الدین محمد خوانساری (ره) معتقد است این به معنی این است که احمق، هر کار بدی کند او را خوار کنند آقا جمال خوانساری (ره) در شرح این حکمت گهربار می نویسند: یعنی باین که او را خوار کنند بر هر کار بدی که بکند. [۸۶]

هر دم به رنگی در آمدن

از بدترین رذیله های اخلاقی، دو رویی و دو زبانی است که به شدت محلّ نهدی است و از نشانه های احمق این است که هر دم به رنگی در می آید [۸۷]. آقا جمال الدین محمد خوانساری (ره) این مطلب را به این معنی می داند که عزم احمق ثابت نیست و اراده های خود را زود به زود عوض کند و اراده دیگری را جانشین اراده قبلی خودش کند.

آقا جمال خوانساری (ره) در شرح این حکمت مقدّسه می نویسند: یعنی این که عزم او ثابت نباشد و هر عزم که کند زود ترک دهد و عزم دیگر بر خلاف آن کند. [۸۸] مستی در برخورداری؛ خواری در تنگ دستی

از صفات رذیله نفسانی، تظاهر به فقر است که هر که تظاهر به فقر کند فقیر گردد [۸۹] و آدم احمق اگر در تنگ دستی افتد خودش را بسیار خوار کند [۹۰].

خود پسندی

یکی از احوال بسیار زشتی که در بعضی انسان ها ظاهر می گردد عجب است که باعث بسیاری از طغیان گری ها و زیاده روی ها است؛ فلذا عجب، عنوان حماقت [۹۱] و

رأس حماقت [۹۲] معرفی شده است و به عقیده آقا جمال الدین محمد خوانساری (ره) عجب بر سائر علامات حماقت مقدم است.

آقا جمال خوانساری (ره) می فرماید: یعنی بر سایر علامات آن مقدم است، یا این که حماقت آن باقی نماند چنانکه حیوان بی سر نماند. [۹۳]

به زشتی هایی بزرگ تر از زشتی های انسان گنه کار، دست می زند

اگر کسی که همه ی ویژگی های خوب اعمّ از جدیت در عبادت و... را داشته باشد اما عقل نداشته باشد و احمق باشد فایده ای به وی نخواهد بخشید چراکه احمق از روی حماقت خودش به زشتی هایی بزرگ تر از زشتی های فاجر دست می زند [۹۴].

سکوت و بی اعتنائی؛ بهترین و ناراحت کننده ترین چیز برای احمق است

ناراحت کننده ترین چیز [۹۵] و بهترین جواب برای احمق [۹۶]، خاموش بودن و بی اعتنائی به اعمال و رفتار و سخنان گزاف او است چنان که آقا جمال خوانساری (ره) در شرح این حکمت بسیار پر معنی می نویسند: چنانکه مشهور است «جواب ابلهان خاموشی آمد». [۹۷]

رزق با احمق است

خداوند تبارک و تعالی برای فهمیدن عقلاء، رزق را با حماقت قرار داده [۹۸] و در ارزاق احمث وسعت فرموده تا اشخاص عاقل عبرت بگیرند و بدانند یقیناً دنیا با عقل و حيله به دست نمی آید [۹۹].

خوابیدن عاقل از بیداری او بهتر است

بهترین چیزی که قسمت شده توسط خداوند تبارک و تعالی در بین بندگان، عقل است که بنا بر این، خوابیدن آدم عاقل از بیداری احمق بهتر است و هر پیامبر و رسولی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد مبعوث فرماید در ابتداء، عقل او را کامل می فرماید به گونه ای که عقل آن پیامبر در امت از همه ی مردم بیشتر باشد و ممکن بود در آن امت کسی بود که عبادت او از آن پیامبر بیشتر باشد [۱۰۰]؛ یعنی عبادت زیاد، علت بر عقل زیاد نیست.

قسم به همراه هر سخن

احمق، هر حرفی که بزند لزوماً یک قسم بخورد [۱۰۱] چنان که مرحوم آقا جمال خوانساری (ره) معتقد است احمق در هر سخنی که گوید قسمی با آن یاد کند چه قسم راست باشد (که طبق شریعت اسلامی قسم راست نیز مکروه است) چه قسم دروغ باشد (که طبق شریعت اسلام از گناهان بسیار بزرگ است).

مرحوم آقا جمال الدین محمد خوانساری (ره) در شرح این حدیث شریف می نویسند: یعنی در هر سخنی که گوید قسمتی با آن یاد کند خواه راست و خواه دروغ چنانکه مشاهده می شود از احمقان یعنی کم عقلان. [۱۰۲]

دریافت نگشتن مطلب

کسی که احمق باشد هر آنچه به وی ابلاغ گردد را دریافت نمی کند چراکه با حماقت خودش راه دریافت معرفت به

خودش را بسته است و نمی توان مطالب صحیح را به وی ارسال کرد فلذا با حماقت مطلبی دریافت نمی گردد [۱۰۳].

به همراه جهل

حیاء بر دو نوع است: ۱- حیاء عقل که علم است ۲- حیاء حماقت که جهل است [۱۰۴].

حسرت برای فوت دنیا

اگر در دنیا یک خوبی سلب گردد افسوس خوردنی است و بدی دنیا باعث پشیمانی است [۱۰۵] و اگر دنیا از دست اشخاص زرنگ برود، رفتن دنیا را غنیمت می شمارند و اگر دنیا از اشخاص احمق سلب گردد بر آن حسرت می خورند [۱۰۶].

پاورقی:

- [۷۳]. عوالم العلوم ج ۲۰ ص ۷۷۲.
- [۷۴]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۴۹۸.
- [۷۵]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۴؛ ص ۴۹۸.
- [۷۶]. الکافی ج ۵ ص ۳۵۴.
- [۷۷]. تهذیب الأحکام ج ۸ ص ۱۱۰؛ الجعفریات ج ۱ ص ۹۲؛ مکارم الاخلاق ج ۱ ص ۲۳۷؛ صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۵۰ به همراه توضیح حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی دامت برکاته در کتاب نکاح ج ۳ ص ۱۱۴؛ التّوادر (للرّاوندی) ج ۱ ص ۱۳؛ الکافی ج ۶ ص ۴۳؛ عوالم الثّالی العزیزیه فی الأحادیث الدّینیّه؛ ج ۳ ص ۲۹۳؛ الکافی ج ۵ ص ۳۵۳.
- [۷۸]. الوجیز فی الفقه الإسلامی (احکام الزواج و فقه الأسرة) ص ۱۹۰.
- [۷۹]. حکمت ۴۰ نهج البلاغه؛ نثر اللّالی ج ۱ ص ۹۲؛ تحف العقول عن آل الرّسول علیهم السلام ج ۱ ص ۴۸۹.
- [۸۰]. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۵.
- [۸۱]. میزان الحکمه، ج ۱۱۱۷۶.
- [۸۲]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۳۸۸.
- [۸۳]. اعلام الدّین فی صفات المؤمنین ج ۱ ص ۸۷.
- [۸۴]. عیون الحکم و المواعظ ج ۱ ص ۵۳.
- [۸۵]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۶۶.
- [۸۶]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۲؛ ص ۴۹.
- [۸۷]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۶۸۱.
- [۸۸]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۶؛ ص ۴۶.
- [۸۹]. میزان الحکمه ج ۹ ص ۱۹۷.
- [۹۰]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۳۱۹.
- [۹۱]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۳۸.
- [۹۲]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۵۲.
- [۹۳]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۱؛ ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
- [۹۴]. تفسیر نور الثّقلین ج ۵ ص ۳۸۲.
- [۹۵]. بحار الانوار ج ۶۸ ص ۴۲۴.
- [۹۶]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۶۲.
- [۹۷]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۱؛ ص ۳۰۳.
- [۹۸]. المؤمن ج ۱ ص ۴۶.
- [۹۹]. علل الشّرایع ج ۱ ص ۹۲.
- [۱۰۰]. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار ج ۱ ص ۲۵۱.
- [۱۰۱]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۵۴۵.
- [۱۰۲]. شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۵؛ ص ۳۰.
- [۱۰۳]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۷۷۱.
- [۱۰۴]. الکافی ج ۲ ص ۱۰۶.
- [۱۰۵]. غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۳۵۵.
- [۱۰۶]. عیون الحکم و المواعظ ج ۱ ص ۳۵۸.

معاد در اسلام

علیرضا منصوریه (طلبه)



واژه معاد

قبل وارد شدن به بحث باید در مورد واژه معاد صحبت کنیم چون یکی از ضرورت های مبحث معاد است.

کلمه «معاد» مصدر میمی و اسم زمان و مکان از ماده «عود» یعود عود» به معنای رجوع و بازگشت است. معاد به معنای بازگشتن است و همچنین زمانی که در آن باز میگردد و برای مکانی است که ما به آن جا باز میگردیم معاد هم اسم مصدری است هم اسم زمان و مکان و در معنای اصطلاحی معاد به معنای ارای مختلفی وجود دارد و برخی دیگر بیان کرده که مقصود از معاد بازگشتن روح انسان به بدن او بعد از مفارقت در روز رستاخیز است و در کتاب های دیگر هم همین تعریف شده است. [۱]

ایه ۱۵۶ سوره بقره به این موضوع اشاره کرده است: الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [همان] کسانی که هرگاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی گردیم». [۲]

در اسلام فلسفه معاد را این طور تفسیر میکنند: معاد برای رسیدگی به بزرگترین و کوچکترین اعمال انسان و جنیان است و زمانی که معاد به وجود میاید نظام جدیدی به وجود میاید و خداوند متعال داوری خود را شروع خواهد کرد. [۳]

محدثین از جمله مرحوم مجلسی ادعا کرده است همه ادیان اجماع کرده اند که معاد به معنای عود ارواح به اجساد است [۴]. پس نتیجه میگیریم معاد به معنای زنده نمودن روح نیست بلکه به معنای تعلیق جدید همان روح زنده به بدن است. بعضی دیگر بیان کرده اند معاد به معنای بازگشت نهایی انسان به سوی مبدا خود یعنی خداوند متعال است پس با این اوصاف معلوم است معاد معانی بسیاری دارد. [۵]

نکته قابل بیان این است که در تعبیرات قیامت واژه ی معاد به این وزن به معنای زمان عود یا مکان عود در قرآن نداریم اما ماده عود داریم {وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ}. و او را با ایمان خالص بخوانید. و هم چنان که شما را آفریده است به سوی او باز می گردید. [۶] در قرآن کریم کلمات شبیه معاد وجود دارد اما خود معاد به صراحت نیامده است مثلا کلماتی مثل رجوع مرجع يرجعون میعاد [۷]. اما ما در روایات فراوانی با واژه معاد روبرو شده ایم.

اما واژه معاد در قرآن یک بار به کار رفته است.

{إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ} [۸]

آن کس که قرآن را بر تو لازم کرد، تو را به جایگاهت [زادگاهت] باز می گرداند. [۹]

ولی بسیاری از مفسران معتقدند اند در این ایه معنای حیات اخروی و بازگشت انسان به سوی خدا نیست بلکه اسم مکان است. [۱۰]

علامه طباطبایی نیز بر این باور هستند که واژه معاد در این ایه به معنای رستاخیزی نیست بلکه محل بازگشت پیامبر به زادگاهش است یعنی همان شهر مکه و از این رو مفاد ایه به این معنا است آن کس که تلاوت و تبلیغ و عمل را به تو ازموده و واجب کرده هر اینه تو را به سرزمین اصلی خود و زادگاهت یعنی شهر مکه تورا باز میگرداند. [۱۱]

کسی دیگری دلایلی بر این دعا ذکر کرده است از جمله شان نزول سوره قصص ایه ۸۵

شبهات در باب معاد

یکی از معروف ترین شبهات معاد جسمانی (شبهه آکل ماکول) است.

شبهه اکل ماکول

گاه بدن انسان مستقیم یا غیر مستقیم وارد بدن دیگری میشود حال موقع بازگشت روح این بدن متعلق به کدام انسان است؟

پاسخ

جواب به این شبهه این گونه بیان شده است که آخرین ذراتی که در بدن انسان بوده است روز قیامت بر خواهد گشت یعنی اگر این ذرات خاک شده و جزو بدن انسان دیگری شد، در روز قیامت به بدن صاحب اصلی یعنی انسان اول باز خواهد گشت. [۱۲]

شبهه اعاده معدوم

ادمی که مرده و از بین رفته و دوباره زنده شده دیگر همان آدم قبلی با تمام خصوصیات قبلی از جمله خصوصیات زمانی و مکانی نیست بلکه ادم جدیدی است، و عقلا محال است چیزی که پیش تر نابود شده است دوباره با تمام خصوصیات قبلی از جمله زمان و مکان قبلی به وجود آید و همان باشد.

پاسخ

این شبهه احتمالا مورد نظر این ایه باشد. {قَالُوا أَأُتَدَا صَلَواتًا فِي الْأَرْضِ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ} [۱۳] «و گفتند چون در زمین گم گشتیم (نابود شدیم) آیا به راستی دوباره در آفرینش جدید درآییم؟» درباره این ایه دو احتمال وجود دارد.

احتمال اول. از قبیل همان استبعادات نظیر ایه های دیگر است.

احتمال دوم. همان شبهه اعاده معدوم است جواب آن همان است که در ایه میفرمایید شما از بین نخواهید رفت پس اصولا اعاده معدوم نیست بلکه جدا شدن روح و بازگشت آن است که محال نیست. [۱۴]

اثبات معاد با یک برهان

همه افراد بشر میل به بقا داشته و به دنبال ادامه زندگی روشن و بی نهایت هستند و هیچ انسانی از زندگی و ادامه آن زندگی نخواهد گذشت و به عکس از هرگونه زوال و نابودی رنج میبرند و از آن میگذرند و آن کسی که خودکشی میکند میل به بقا دارد و میخواهد خود را از این رنج رها کند که خودکشی میکند تا به زندگی دایمی برسد چنین میل مشهود فطری، نشانه ی زندگی پس از مرگ است که معروف به برهان حب زندگی ابدی است و به همین استدلال میتوان معاد را اثبات کرد که بعد این دنیا جایی دیگر هم وجود دارد.

داستان اصحاب کهف

قرآن کریم از گروهی یاد می کند که برای در امان ماندن از آزار مشرکان و حفظ ایمان خود به غاری در بیرون شهر پناه بردند. اینان برای رفع خستگی، تصمیم گرفتند، اندکی استراحت کنند. اما ۳۰۹ سال به خواب رفتند. خداوند متعال، حکمت زنده کردن این افراد و آگاه شدن مردم از این جریان را، شناخت و اطمینان مردم نسبت به وقوع قیامت معرفی کرده است. [۱۵]

وَ كَذَلِكَ نَعْرِتَنَّا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَآزِيْبَةٌ فِيهَا

بدین گونه [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا راست است و [در فرا رسیدن] قیامت هیچ شکی نیست. [۱۶]

آیا خواب اصحاب کهف، بر معاد جسمانی دلالت می کند؟

خواب اصحاب کهف که بالغ بر ۳۰۹ سال طول کشید، خوابی که بی شباهت به مرگ نبود، و بیداریش نیز همانند رستاخیز بود؛ لذا قرآن در سوره کهف از آن برای اثبات قیامت و برانگیخته شدن انسانها پس از مرگ استفاده کرده و می تواند دلیلی باشد بر معاد جسمانی؛ زیرا

صدها سال بر اصحاب کهف گذشت و بدنشان نپوسید. [۱۷]

اعتقاد به معاد در کلام حضرت عیسی

عیسی

قرآن کریم می فرماید:

آن گاه که خدا به عیسی گفت:

«همانا من روح تو را قبض نموده

و به سوی قرب



شرکت می کرده او در یکی از تابستانها که ایل قشقایی به بیلاق سیمیرم آمده بود (بخشی از اصفهان است) برای فروش فرآورده های دامی و خرید نیازمندیهای خود و عائله اش به اصفهان میروید.

در آن شهر بزرگ پس از انجام کارهای ضروری در بازار برای تعمیر تار شکسته ای که همراه داشته از شخص پیرمردی سراغ استاد یحیی ارمنی تارسازی را می گیرد آن پیر روشن ضمیر ضمن راهنمایی و معرفی استاد یحیی ارمنی تارساز، اندرز وار به او میگوید: حق است که پی کار بهتری روی و دانش آموزی، و اگر راست میگوئی برو اول تار وجود خود را درست کن و از این کارها دست بردار خوب شو دیگر.

این سخن چنان در دل و جان جهانگیر خان اثر میگذارد و شوری به پا میکند که از همانجا ترک ایل کرده و رحل اقامت در اصفهان که در آن زمان دارالعلمی مشهور بوده است می افکند و در مدرسه صدر که از معروفترین مدارس حوزه علمیه اصفهان و مجمع فقیها و حکیمان بزرگ بوده است حجره ای برای سکونت اختیار می کند... او از کارهای خود توبه کرده و با عشق و علاقه وافر که از نصیحت آن پیر روشن دل ناشناس در نهادش برانگیخته شده بود به تحصیل علوم دینی و عرفانی می پردازد و طولی نمی کشد که از زبده ارباب فضل و بلاغت و قدوه اصحاب مجد و فصاحت و... می گردد. برای درک قدر و منزلت پوشیده و ناشناخته او کافی است که بدانیم اشخاص مثل آیت الله العظمی بروجردی مرجع شیعیان و شهید سید حسن مدرس روحانی مبارز از شاگردان او بوده اند.

در کتاب ((مثل آباد)) جلد ششم نوشته و سایر رفقا و دوستان و علماء برایم نقل فرموده اند:

حضرت آیه الله العظمی جهانگیر خان قشقائی رضوان الله تعالی علیه که یکی از عرفای زمان خودش بود که شاگردانی مانند آیه الله العظمی بروجردی شهید آیه الله سید حسن مدرس و مرحوم ارباب اصفهانی و... می باشد، ایشان قبلا از افراد افراطگر در معصیت بوده و در قبیله ها تار زنی می کرده.

(گاهی می بینم که حرف حق در بسیاری از گوشها اثر ندارد، سخنان نصیحت کنندگان بر جان بسیاری از گمراهان همچون بارش باران و تخم گیاه در شوره زار است. اما اگر دلی آماده باشد و جانی پاکیزه گردد يك سخن کوتاه نیز برای ایجاد تحول و دگرگونی درون آن کافی است).

مرحوم آیه الله جهانگیر خان قشقائی یکی از انسانهایی است که چنین دل آماده ای را در سینه داشت، در احوال زندگی او می نویسد، از دوران جوانی، تا چهل سالگی همچون سایر افراد ایل قشقائی به دامپروری و پرورش اشتغال داشته و با تارزنی و آلات موسیقی افراد را به سوی خود جلب می کرده در هر مجلس شادی و معصیتی که وجود داشته

ادامه از: معاد در اسلام

خودم بالا می برم و تو را از آرایش کافران پاک و مطهر گردانم و پیروان تو را تا روز قیامت بر کافران برتری دهم، پس آن گاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود که در آنچه بر سر آن به اختلاف و نزاع برمی خاستید، به حق حکم کنم. پس گروهی را که کفر بورزند به عذابی سخت در دنیا و آخرت معذب گردانم و هیچ کس که به آنها مدد و یاری کند، نخواهد بود و اما آنان را که ایمان آورده و نیکوکار باشند، خداوند اجر تمام به آنها عطا می کند و خداوند هرگز ستمکاران را دوست نمی دارد. [۱۸]

حضرت عیسی علیه السلام زمانی که به اذن خداوند زبان گشود اعتقاد به معاد در کلامش تجلی کرد:

(وَ السَّلَامُ عَلٰی یَوْمٍ وُلِدْتُ وَ یَوْمٍ اَمَوْتُ وَ یَوْمٍ اُبْعَثُ حَیًّا) [۱۹]

نتیجه ای که میشود از ایه بالا گرفت این است که یکی از اصول مسلمانان یا همان ادیان الهی معاد است و بخاطر نقش مهمی و تربیتی که دارد و معاد یکی از اصول گشته و اساس دین شده است و توسط پیامبران الهی مورد تاکید قرار داده شده است.

درست است که گذشتگان ما اعتقاد به زندگی پس از مرگ داشته اند اما در

بیان کیفیت و رستاخیز غرق در انواع گزافه گویی و خرافات بوده اند که

بیاناتشان دور از منطق الهی بوده ولی معاد توسط پیامبران الهی

درست توضیح داده شده است و در قران روایات متعددی اختصاص

به معاد داده شده است و از قرن دهم به بعد کتاب های های

زیادی درباره معاد نوشته شده است و مفصل درباره ان بحث

شده است که میشود اثبات کرد با ان همه مطالب که بیان شده

است اما متأسفانه در مورد تاثیر معاد در زندگی بشر کمتر مورد

بحث شده و حتی پژوهش در مورد این موضوع هم اندک است. [۲۰]

[۱] معاد و اثار اعتقاد به معاد اردشیر لردجانی ص

[۲] قران سوره بقره ایه ۱۵۶

[۳] دانشنامه اینترنتی ویکی پدیا مدخل معاد فلسفه معاد از نظر اسلام

[۴] معاد و اثار اعتقاد به معاد اردشیر لردجانی ص

[۵] معاد و اثار اعتقاد به معاد اردشیر لردجانی ص

[۶] اعراف ۲۹.

[۷] معاد و اثار اعتقاد به معاد اردشیر لردجانی

[۸] قصص ایه ۸۵

[۹] عقاید ۶ ص ۱

[۱۰] طبرسی ج ۷ ص ۶۶۴

[۱۱] طباطبایی ج ۱۶ ص ۸۷

[۱۲] دانشنامه اینترنتی ایین رحمت مدخل معاد شناسی

[۱۳] سوره سجده ایه ۱۰

[۱۴] دانشنامه اینترنتی پایگاه اطلاع رسانی اثار حضرت ایت الله مصباح یزدی مدخل

شبهات معاد

[۱۵] دانشنامه اینترنتی معاد مدخل معاد

[۱۶] سوره کهف ایه ۲۱

[۱۷] دانشنامه اینترنتی ایت الله مکارم شیرازی مدخل ماجرای اصحاب کهف دلیلی بر

معاد جسمانی

[۱۸] دانشنامه اینترنتی مجله علمی ایمانور مدخل معاد در ادیان الهی

[۱۹] سوره مریم ایه ۳۳

[۲۰] معاد و اثار اعتقاد به معاد اردشیر لردجانی

خاتم حاتم ها



نتیخ علی اربابی

دنیوی و اُخروی باید به آخرین آموزه ها و بالاترین استاد (از همه لحاظ) روی بیاوریم. (البته قرآن احترام به همه پیامبران را واجب می داند مثل معلم های دوره ابتدایی).

پیامبرم را بهتر بشناسم

هنگام تولد ایشان، ندای «جاء الحق وزهق الباطل...» از آسمان رسید. ابلیس فریاد کشید، مظاهر شرک در جهان (مثل بت های کعبه آتشکده فارس، تخت پادشاهان و...) فرو ریختند.

* او لحظه ای بت نپرستید و از همان ابتدا به راستی و درستی معروف بود و لقب «محمد امین» از نوجوانی داشت.

* تنها پیامبری است که:

۱- به آن چنان درجه ای رسید که خدای متعال ۹۹ جزء از

۱۰۰ بخش عقل را به او عطا کرد (در حالی که جمیع بندگان از یک جزء آن بهره مند بوده اند).

۲- قوم خود را نفرین نکرد.

۳- خداوند در قرآن به جانش، قسم خورده است.

۴- او را دارای «خلق عظیم» معرفی کرده است.

۵- بیشترین آموزه ها را بر وی وحی کرد (تا آنجا که طبق برخی روایات ۲۴ هزار مرتبه جبرئیل امین بر او نازل شد).

۶ - بیشترین معراج را داشت (۱۲۰ بار).

۷ - بالاترین مخلوق و علّت خلقت هستی است.

۸ - همه کُتُب آسمانی و پیامبران خاتمیتش را بیان کرده بودند.

۹- دین و معجزه او (قرآن) نامحدود و جاودانه است

و ...

هم شرع خزیده در پناهت

افلاک، حریم بارگاهت

نام تو ردیفِ نام خود کرد

چرا قرآن فرموده: «(امروز) تنها راه سعادت و بهشتی شدن و سعادت، پذیرفتن دین اسلام است؟ (آل عمران/۸۵)

اگر کسی بخواهد به درجه عالی معرفت و کمال برسد، باید درس ها و کتابهای استادی که در عالی ترین مرتبه است را بخواند و به آخرین آموزه ها دست بیابد. پیامبران الهی: معلمان بشریت اند. پس برای رسیدن به کمال و سعادت

حاتم طائی که در سخاوت زبانزد است، کافر بود. او دختری

به نام «سفانه» و پسری به نام «عدی» داشت.

وقتی «سفانه» را به عنوان کنیز به مدینه آوردند، پیامبر اسلام ۹ به بزرگداشت مقام احسان و سخاوت پدرش، او را آزاد کرد و مال و اموالی در اختیار وی گذاشت.

او هر روز با دیدن اخلاق عظیم پیامبر، اشتیاقش به اسلام بیشتر می شد. روزی به برادرش گفت: «این مرد، اگر پیغمبر باشد دنیا و آخرت ما تأمین است و اگر پادشاهی مثل بقیه باشد، دنیایمان. به هر حال ضرر نکرده ایم. اگر بهشت

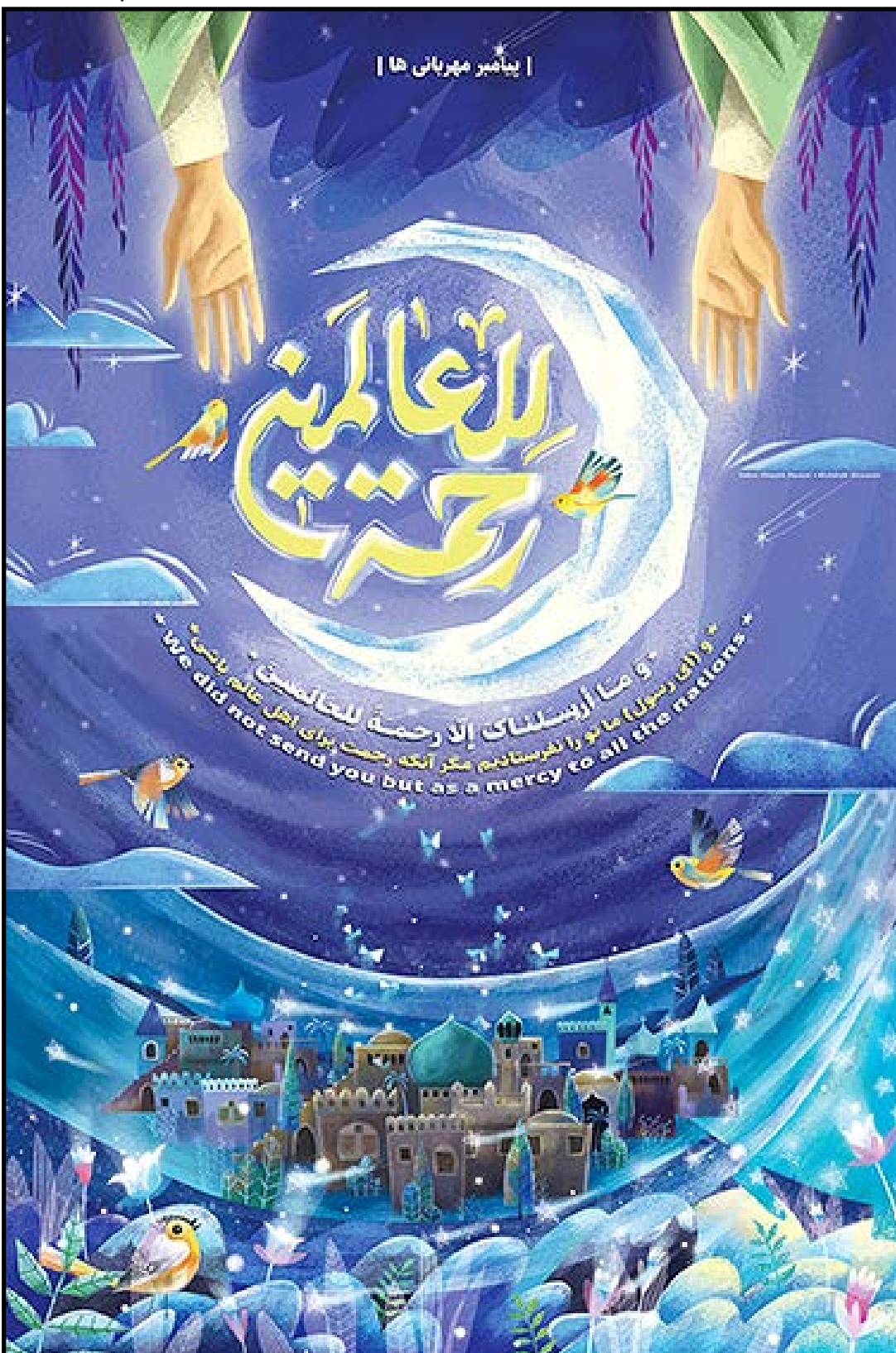
و جهنم هم در کار نباشد باز سود کرده ایم که در این چند روزه دنیا، با اخلاق و ادب و درستکاری بوده ایم و دیگران ما را به نیکی یاد می کنند. بیا مسلمان شویم». عدی، رفتار پیامبر ۹ را زیر ذره بین گذاشت آری! او بسیار با ادب و مهربان بود. همیشه اولین کسی بود که سلام می کرد. با محبت و متواضع بود حتی با بچه ها و اسیران.

روزی پیش او رفت و چنان از علم و بزرگواری پیامبر تحت تأثیر قرار گرفت که شک را کنار گذاشته و مسلمان شد.

او همیشه می گفت: «بزرگترین لطف خدا به من، اول آوردنم به دنیا بود که این سبب سعادت را فراهم می کند و برخی برای آمدن یک لحظه به این دنیا، چقدر التماس می کنند و پذیرفته نمی شود.

دوم آوردنم به اسلام بود، چرا که با بندگی است که انسان از چاه به جاه (و مقام) می رسد همچون یوسف.

هم عقل دویده در رکابت جبرئیل مقیم آستانت ایزد که رقیب جان خرد کرد



مسلمان لندن راهب مسیحی در محضر امام حسن عسکری(ع)

امام حسن عسکری علیه السلام



قطب راوندی(ره) در کتاب خرائج می‌نویسد: فطرس (یا بطریق) که در علم طب، تحصیل کرده بود و صد و چند سال از عمرش گذشته بود، گفت: من شاگرد بختیشوع پزشک متوکل عباسی (دهمین خلیفه بنی‌عباس) بودم. او مرا به عنوان شاگرد ممتاز، انتخاب کرده بود. امام حسن عسکری(ع) به او پیام داد که یکی از اصحاب خود را برای فصد (رگ زدن) بفرست. بختیشوع، مرا برگزید و به من گفت: «حسن بن علی(ع) پیام فرستاده تا کسی را برای رگ‌زنی، نزد او بفرستم،

شیر از دست آن حضرت بیرون آمد و آن ظرف پُر شد؛ به من فرمود: خون را قطع کن. خون را بند آوردم و او دستش را بست و یک جامه‌دان لباس و پنجاه دینار پول به من داد و فرمود: «بگیر و مرا معذور بدار و برو.» من تشکر نمودم و عرض کردم: اگر امری داشتی باشی انجام دهم. فرمود: «آری با آن‌کسی که در دَیْر عاقول با تو دیدار می‌کند، خوش‌رفتاری کن.»

تو نزد او برو، بدان که او (امام حسن(ع)) از همه‌ی مخلوقات که امروز در زیر آسمان هستند، عالم‌تر است. آنچه به تو دستور می‌دهد انجام بده، مبادا تخلف کنی.»

فطرس می‌گوید: من (در سامرا) به خانه‌ی امام حسن عسکری(ع) رفتم، به محضرش رسیدم، مرا به اتاقی راهنمایی کرد و فرمود: در این اتاق باش تا تو را طلب کنم. آن ساعتی که برای فصد (رگ‌زنی) به محضر آن حضرت آمدم، به نظر من ساعت بسیار

خوبی بود، ولی آن حضرت مرا در ساعتی که به نظر من نیکو نبود، طلبید، در آن ساعت نزدش رفتم، ظرفی حاضر کرد، رگ اَکْحَل (رگ چهار اندام در بازو) او را نشتر زد و از آن پیوسته خون آمد تا آن ظرف پر شد، سپس به من فرمود: خون را قطع کن، خون را بند آوردم، دستش را شست و جای فصد را بست و مرا به همان اتاق بازگردانید و مقدار زیادی از غذای گرم و سرد برایم آورد و تا عصر در آن اتاق ماندم. بار دیگر مرا احضار کرد و فرمود: «سر رگ را باز کن» و همان ظرف را حاضر کرد، من رگ را گشودم و آنقدر از آن خون آمد که آن ظرف پر شد، فرمود: خون را قطع کن، آن را بند آوردم و آن حضرت روی رگ را بست و مرا به همان اتاق قبل بازگردانید. شب را در همانجا به پایان رساندم، وقتی که صبح شد و خورشید بالا آمد مرا طلبید و همان ظرف را حاضر کرد و به من فرمود: سر رگ را باز کن، من چنین کردم، این‌بار خونی سفید همانند

گفتم: آری. زنبیلی از بالا به پایین دراز کرد و من آن نامه را در آن نهادم، او زنبیل را بالا کشید و آن نامه را خواند و همان‌دم از «دَیْر عاقول» خارج شد و به من گفت: آیا تو آن شخص (امام حسن(ع)) را فصد کردی؟

گفتم: آری!

گفت: خوشا به آن مادری که چون تو فرزند دارد. سوار بر استر شد و باهم به سوی سامرا حرکت کردیم. هنوز یک‌سوم از شب باقی بود که به سامرا رسیدیم. به او گفتم: می‌خواهی

به خانه‌ی استاد (بختیشوع) برویم یا به خانه آن مرد؟ (امام حسن(ع))

گفت: «به خانه آن مرد می‌رویم.»

قبل از اذان صبح به در خانه‌ی امام حسن عسکری(ع) رفتیم، در را باز کرد، خادمی سیاه‌چهره بیرون آمد و گفت: صاحب دَیْر عاقول از بین شما کیست؟ راهب گفت: «فدایت گردم، من هستم.»

خادم گفت: پیاده شو و این دو استر را نگهدار. سپس دست



راهب را گرفت و با هم به خانه‌ی امام وارد شدند. من کنار استرها ماندم تا صبح شد. وقتی که خورشید آشکار شد دیدم راهب دَیْر عاقول از خانه بیرون آمد در حالی که بجای لباس رهبانیت لباس سفیدی پوشیده و اسلام را پذیرفته بود به من گفت: «اکنون مرا به خانه‌ی استادت بختیشوع ببر.» با هم به خانه‌ی بختیشوع رفتیم.

وقتی که نظر بختیشوع به راهب افتاد، دریافت که مسلمان شده؛ با شتاب نزد او آمد و پرسید علت چیست از دین مسیح(ع) خارج شده‌ای؟! راهب گفت: «من مسیح(ع) را یافتم و در حضور او مسلمان

شدم.» بختیشوع گفت: آیا مسیح(ع) را یافتی؟! راهب گفت: آری، یا نظیر مسیح(ع) را، زیرا چنین فصدی (رگ‌زنی) را در همه‌ی جهان کسی جز مسیح(ع) انجام نداده و این مرد در آیات و معجزات همانند مسیح(ع) است.

سپس همان راهب تازه‌مسلمان به امام پیوست و پیوسته در خدمت آن بزرگوار بود تا از دنیا رفت.

بحارالانوار، ج. ۵۰، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

من نزد «بختیشوع» رفتم و ماجرا را برای او بازگو کردم. بختیشوع گفت: «تمام طبیب‌ها اتفاق رأی دارند که حداکثر خون بدن انسان، هفت پیمان است، ولی آنچه را که تو بیان کردی، اگر از چشمه‌ی آبی بیرون آید، عجیب است و عجیب‌تر این که در سومین دفعه خونی مانند شیر، سفیدرنگ بیرون آمده است!»

آنگاه بختیشوع ساعتی فکر کرد و سه شبانه‌روز مشغول خواندن کتاب شد تا شاید نظیری برای سرگذشت من با امام حسن(ع) بیابد، چیزی نیافت، سرانجام نامه‌ای برای راهب دَیْر عاقول (عابد بزرگ معبد عاقول) نوشت و به من داد و گفت در جهان مسیحیت شخصی به علم طب، دانشمندتر از آن راهب نیست، نزد او برو و این نامه را (که سرگذشت تو و امام حسن(ع) در آن نوشته شده) به او بده. من آن نامه را برداشتم و به سوی «دیر عاقول» رهسپار شدم؛ وقتی به آنجا رسیدم آن راهب بر بالای بام آمد و پرسید: کیستی؟ گفتم: شاگرد بختیشوع.

گفت: نامه‌ی او نزد تو است؟

لیله المیبت

سید محمد حسین سیدی احمدی

آیه

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
بین مردم، کسانی هم هستند که برای به دست آوردن رضایت خدا جانشان را تقدیم می‌کنند و خدا با آفریدن چنین افرادی، نشان داده که دلسوز بندگانش است. (البقره ۲۰۷)

حدیث

در کتاب‌ها دیده‌ام که چون پیامبر خدا (ص) آهنگ هجرت کرد، علی بن ابی طالب (ع) را در مکه به جانشینی خود نهاد تا قرض‌های ایشان را ادا کند و امانت‌هایی را که نزد او بود، به صاحبانشان بازگرداند. پیامبر (ص) شبی که به غار رفت - در حالی که خانه را محاصره کرده بودند - به

علی (ع) دستور داد در بستر او بیارزد و به او فرمود: «بُرِدِ حَضْرَمِي سَبْزِ مَرَا بَرِ دَوْشِ افْكَنْ وَ بَهْ جَايْ مَنْ بَخْوَابِ، كَهْ بَهْ خَوَاسْتِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ، آسِيْبِيْ اَزْ اِيْشَانْ بَهْ تُوْ نَمِيْ رَسَدْ». علی (ع) نیز چنین کرد.

پس خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که: «من میان شما دو نفر، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری قرار دادم. کدام یک از شما زندگی را بر می‌گزیند؟». هر دو زندگی را

برگزیدند. خداوند متعال به آن دو، وحی کرد که: «آیا شما همچون علی بن ابی طالب نیستید؟! من میان او و محمد، برادری برقرار کردم و علی در بستر محمد آرمید و خود را فدای او کرد و زندگی او را بر خود ترجیح داد؟! به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید».

آن دو، فرود آمدند و جبرئیل، در کنار سر پیامبر و میکائیل، در کنار دو پای ایشان ایستاد. جبرئیل ندا می‌داد: «خوشا، خوشا، ای علی بن ابی طالب! چه کسی همچون توست که خداوند عز و جل [با او] به فرشتگان مباحثات کند؟! و خداوند به پیامبرش که در راه مدینه بود، این آیه را در شأن علی (ع) نازل فرمود: «و از میان مردم، کسی است که برای طلب خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌فروشد».

رَأَيْتُ فِي الْكُتُبِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمَّا أَرَادَ الْهَجْرَةَ خَلَّفَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) مَكَّةَ لِقَضَاءِ دْيُونِهِ وَرَدَّ الْوَدَائِعِ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهُ، فَأَمَرَهُ لَيْلَةَ خَرَجَ إِلَى الْغَارِ - وَقَدْ أَحَاطَ الْمُشْرِكُونَ بِالْدَّارِ - أَنْ يَنَامَ عَلَى فِرَاشِهِ (ص)، وَقَالَ لَهُ: ائْتِشِحْ

بِرِدِّي الْحَضْرَمِي الْأَخْضَرَ وَنَمَّ عَلَى فِرَاشِي، فَإِنَّهُ لَا يَخْلُصُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَكْرُوهٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ عَلِيٌّ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ (ع): إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ بَيْنَكُمَا، وَجَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمَرِ الْآخَرِ، فَأَيْكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِالْبَقَاءِ وَالْحَيَاةِ؟ فَاخْتَارَ كِلَاهُمَا الْحَيَاةَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا: أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟! أَحَبِّتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ، فَبَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ يَفِدِيهِ نَفْسَهُ وَيُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ؟! إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ. فَتَزَلَا، فَكَانَ جَبْرَائِيلُ عِنْدَ رَأْسِ عَلِيٍّ، وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَجَبْرَائِيلُ يَنَادِي: بَيْخُ بَيْخُ! مَنْ مِثْلُكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ فَتَنَادَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ؟!!

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ (ص) وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الْمَدِينَةِ - فِي شَأْنِ عَلِيٍّ - : «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۰

کلام امام خمینی

مولا علی خود را فدای احکام اسلام کرد بر همین اساس است که حضرت علی (ع) در لیله المیبت، جای پیامبر (ص)



خواهید. چون در آن موقعیت، حفظ جان رسول خدا (ص) عین حفظ اسلام بود؛ به‌خصوص که حضرتش برای تشکیل حکومت اسلامی راهی مدینه بود و حفظ اسلام بر حفظ جان علی (ع) ارجحیت دارد.

باز بر همین اساس است که امام حسین (ع)، با علم به این که خودش و خاندان و یارانش شهید خواهند شد و اهلش به اسارت خواهند رفت، دست به قیام بر ضد

یزید زد. چون اصل اسلام را در حیطه عمل، در خطر می‌دید. شاهد این ادعا آن است که وقتی مروان به حضرتش پیشنهاد کرد که با یزید بیعت کند، فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتِ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم پس به اسلام باید و السلام گفت (با اسلام باید وداع کرد)؛ چون امت به حاکمی چون یزید مبتلا گشته است»

کلام رهبر

سیزده سال در کنار پیغمبر در سخت‌ترین مواقف، علی

ابن ابی طالب علیه‌السلام ایستاد. بعد آن وقتی که سیزده سال رنج داشت به پایان می‌رسید، درست است که هجرت رسول اکرم هجرت از روی اجبار و ناچاری و زیر فشار قریش و مردم مکه بود، اما آینده‌ی روشنی داشت. همه می‌دانستند که این هجرت مقدمه‌ی کامیابی‌هاست، مقدمه‌ی پیروزی‌هاست. درست در آن جایی که یک نهضت از دوران محنت دارد وارد دوران راحتی و عزت می‌خواهد بشود، در همان لحظه که همه معمولاً تلاش می‌کنند زودتر خودشان را برسانند - اگر بتوانند - از مناصب اجتماعی چیزی را بگیرند، جایگاهی پیدا بکنند، در همین لحظه امیرالمؤمنین آماده شد تا در جای پیغمبر، در بستر پیغمبر، در شبی ظلمانی و تاریک بخوابد تا پیغمبر بتواند از این خانه و از این شهر خارج بشود.

توی آن شب، کشته شدن آن کسی که در این بستر می‌خوابد، تقریباً قطعی و مسلم بود. این جور نبود که حالا چون من و شما قضیه را می‌دانیم، می‌دانیم که امیرالمؤمنین در آن حادثه به شهادت نرسید، بگوییم که آن‌جا همه می‌دانستند. نه‌خیر. مسأله این است که در یک شب ظلمانی در یک نقطه‌ی معینی یک کسی بنا است کشته بشود، قطعی است. می‌گویند آقا، این آقا برای این‌که بتواند از اینجا خارج بشود، باید کسی در آن‌جا به جای او باشد تا جاسوس‌ها که نگاه می‌کنند، احساس کنند کسی در آن‌جا هست. کی حاضر است؟

این ایثار امیرالمؤمنین خود یک حادثه‌ی فوق‌العاده مهم است، اما زمان این ایثار هم بر اهمیت آن می‌افزاید. زمان کی است؟ آن وقتی که بنا است این دوران محنت به سر بیاید.

بنا است بروند حکومت تشکیل بدهند، راحت باشند. مردم مدینه - یثرب - ایمان آورده‌اند، منتظر پیغمبرند، همه این را می‌دانند. در این لحظه این ایثار را امیرالمؤمنین می‌کند. هیچ انگیزه‌ی شخصی باید در یک انسانی وجود نداشته باشد تا اقدام به یک چنین حرکت بزرگی بکند.»

نتیجه:

اگر کسی امام علی نشاسد تنها داستان لیله المیبت برای شناخت مقام امیر المومنین ع و فضائل ایشان کافی میباشد. کسی که می‌تواند از گرانترین سرمایه دنیوی خویش یعنی حیات برای حفظ دین خدا و پیامبرش بگذرد قطعاً از مقامی والا برخوردار است.





قبل از طلوع اسلام و تشکیل یافتن حکومت اسلامی، رسم ملوک الطوائفی در میان اعراب جاری بود. مردم عرب به اطاعت و فرمانبرداری رؤسای خود عادت کرده بودند و احياناً به آنها باج و خراج می پرداختند. یکی از رؤسا و ملوک الطوائف عرب، سخاوتمند معروف حاتم طائی بود که رئیس و زعیم قبیله ی «طی» به شمار می رفت. بعد از حاتم پسرش عدی جانشین پدر شد، قبیله ی طی طاعت او را گردن نهادند. عدی سالانه يك چهارم درآمد هر کسی را به عنوان باج و مالیات می گرفت.

ریاست و زعامت عدی مصادف شد با ظهور رسول اکرم و گسترش اسلام. قبیله ی طی بت پرست بودند، اما خود عدی کیش نصرانی داشت و آن را از مردم خویش پوشیده می داشت. مردم عرب که مسلمان می شدند و با تعلیمات آزادی بخش اسلام آشنایی پیدا می کردند، خواه ناخواه از زیر بار رؤسا که طاعت خود را بر آنها تحمیل کرده بودند آزاد می شدند. با همین جهت عدی بن حاتم، مانند همه ی اشراف و رؤسای دیگر عرب، اسلام را بزرگترین خطر برای خود می دانست و با رسول خدا دشمنی می ورزید. اما کار از کار گذشته بود، مردم فوج فوج به اسلام می گرویدند و کار اسلام و مسلمانی بالا گرفته بود. عدی می دانست که روزی به سراغ او نیز خواهند آمد و بساط حکومت و آقایی او را بر خواهند چید. به پیشکار مخصوص خویش، که غلامی بود، دستور داد گروهی شتر چاق و راهوار همیشه نزدیک خرگاه او آماده داشته باشد و هر روز اطلاع پیدا کرد سپاه اسلام نزدیک آمده اند او را خبر کند.

يك روز آن غلام آمد و گفت: «هر تصمیمی می خواهی بگیری بگیر، که لشکریان اسلام در همین نزدیکیها هستند.» عدی دستور داد شتران را حاضر کردند، خاندان خود را بر آنها سوار کرد و از اسباب و اثاث، آنچه قابل حمل بود بر شترها باز کرد و به سوی شام که مردم آنجا نیز نصرانی و هم کیش او بودند فرار کرد. اما در اثر شتابزدگی زیاد از حرکت دادن خواهرش «سفانه» غافل ماند و او در همان جا ماند.

سپاه اسلام وقتی رسیدند که خود عدی گریخته بود. سفانه خواهر وی را در شمار اسیران به مدینه بردند و داستان فرار عدی را برای رسول اکرم نقل کردند. در بیرون مسجد مدینه يك چهار دیواری بود که دیوارهایی کوتاه داشت. اسیران را در آنجا جای دادند. يك روز رسول اکرم از جلو آن محل می گذشت تا وارد مسجد شود. سفانه که زنی فهمیده و زبان آور بود، از جا حرکت کرد و گفت: «پدر از سرم رفته، سرپرستم پنهان شده، بر من منت بگذار، خدا بر تو منت بگذارد.»

رسول اکرم از وی پرسید: «سرپرست تو کیست؟» گفت: عدی بن حاتم» فرمود:

«همان که از خدا و رسول او فرار کرده است؟!» .

رسول اکرم این جمله را گفت و بی درنگ از آنجا گذشت. روز دیگر آمد از آنجا بگذرد، باز سفانه از جا حرکت کرد و عین جمله ی روز پیش را تکرار کرد. رسول اکرم نیز عین سخن روز پیش را به او گفت. این روز هم تقاضای سفانه بی نتیجه ماند. روز سوم که رسول اکرم آمد از آنجا عبور کند، سفانه دیگر امید زیادی نداشت تقاضایش پذیرفته شود، تصمیم گرفت حرفی نزند اما جوانی که پشت سر پیغمبر حرکت می کرد به او با اشاره فهماند که حرکت کند و تقاضای خویش را تکرار نماید. سفانه حرکت کرد و مانند روزهای پیش گفت:

«پدر از سرم رفته، سرپرستم پنهان شده، بر من منت بگذار، خدا بر تو منت بگذارد.»

رسول اکرم فرمود: «بسیار خوب، منتظرم افراد مورد اعتمادی پیدا شوند، تو را همراه آنها به میان قبیله ات بفرستم. اگر اطلاع یافتی که همچو اشخاصی به مدینه آمده اند مرا خبر کن.»

سفانه از اشخاصی که آنجا بودند پرسید آن شخصی که پشت سر پیغمبر حرکت می کرد و به من اشاره کرد حرکت کنم و تقاضای خویش را تجدید نمایم کیست؟ گفتند او علی بن ابی طالب است پس از چندی سفانه به پیغمبر خبر داد که گروهی مورد اعتماد از قبیله ی ما به مدینه آمده اند، مرا همراه اینها بفرست. رسول اکرم جامه ای نو و مبلغی خرجی و يك مرکب به او داد، و او همراه آن جمعیت حرکت کرد و به شام نزد برادرش رفت.

تا چشم سفانه به عدی افتاد زبان به ملامت گشود و گفت: «تو زن و فرزند خویش را بردی و مرا که یادگار پدرت بودم فراموش کردی؟!»

عدی از وی معذرت خواست. و چون سفانه زن فهمیده ای بود، عدی در کار خود با وی مشورت کرد، به او گفت:

«به نظر تو ك محمد را از نزدیک دیده ای صلاح من در چیست؟ آیا بروم نزد او و به او ملحق شوم، یا همچنان از او کناره گیری کنم.»

سفانه گفت: «به عقیده ی من خوب است به او ملحق شوی، اگر او واقعا پیغمبر خداست زهی سعادت و شرافت برای تو، و اگر هم پیغمبر نیست و سر مُلکداری دارد، باز هم تو در آنجا که از یمن زیاد دور نیست، با شخصیتی که در میان مردم یمن داری خوار نخواهی شد و عزت و شوکت خود را از دست نخواهی داد.» عدی این نظر را پسندید. تصمیم گرفت به مدینه برود و ضمناً در کار پیغمبر باریک بینی کند و ببیند آیا واقعا او پیغمبر خداست تا مانند یکی از امت از او پیروی کند، یا مردی است دنیاطلب و سر پادشاهی دارد، تا در حدود منافع مشترک با او همکاری و همراهی نماید.

پیغمبر در مسجد مدینه بود که عدی وارد شد و بر پیغمبر سلام کرد. رسول اکرم پرسید: «کیستی؟» .

- عدی پسر حاتم طائی ام.

پیغمبر او را احترام کرد و با خود به خانه برد. در بین راه که پیغمبر و عدی می رفتند، پیرزنی لاغر و فرتوت جلو پیغمبر را گرفت و به سؤال و جواب پرداخت. مدتی طول کشید و پیغمبر با مهربانی و با حوصله جواب پیرزن را می داد.

عدی با خود گفت: این يك نشانه از اخلاق این مرد، که پیغمبر است. جباران و دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند که جواب پیرزنی مفلوک را اینقدر با مهربانی و حوصله بدهند. همینکه عدی وارد خانه ی پیغمبر شد، بساط زندگی پیغمبر را خیلی ساده و بی پیرایه یافت. آنجا فقط يك تشك بود که معلوم بود پیغمبر روی آن می نشیند.

پیغمبر آن را برای عدی انداخت. عدی هرچه اصرار کرد که خود پیغمبر روی آن بنشیند پیغمبر قبول نکرد. عدی روی تشك نشست و پیغمبر روی زمین. عدی با خود گفت: این، نشانه ی دوم از اخلاق این مرد، که از نوع اخلاق پیغمبران است نه پادشاهان.

پیغمبر رو کرد به عدی و فرمود:

«مگر مذهب تو مذهب رکوسی نبود؟» [۱] - چرا.

- پس چرا و به چه مجوز يك چهارم درآمد مردم را می گرفتی؟ در دین تو که این کار روا نیست.

عدی که مذهب خود را از همه حتی نزدیکترین خویشاوندانش پنهان داشته بود، از سخن پیغمبر سخت درشگفت ماند. با خود گفت: این، نشانه ی سوم از این مرد، که پیغمبر است.

سپس پیغمبر به عدی فرمود: «تو به فقر و ضعف بنیه ی مالی امروز مسلمانان نگاه می کنی و می بینی مسلمانان برخلاف سایر ملل فقیرند. دیگر اینکه می بینی امروزه انبوه دشمنان بر آنها احاطه کرده و حتی بر جان و مال خود ایمن نیستند. دیگر اینکه می بینی حکومت و قدرت در دست دیگران است. به خدا قسم طولی نخواهد کشید که اینقدر ثروت به دست مسلمانان برسد که فقیری در میان آنها پیدا نشود. به خدا قسم آنچنان دشمنانشان سرکوب شوند و آنچنان امنیت کامل برقرار گردد که يك زن بتواند از عراق تا حجاز به تنهایی سفر کند و کسی مزاحم وی نگردد. به خدا قسم نزدیک است زمانی که کاخهای سفید بابل در اختیار مسلمانان قرار می گیرد.»

عدی از روی کمال عقیده و خلوص نیت اسلام آورد و تا آخر عمر به اسلام وفادار ماند. سالها بعد از پیغمبر اکرم زنده بود. او سخنان پیغمبر را که در اولین برخورد به او فرموده بود و پیش بینی هایی که برای آینده ی مسلمانان کرده بود، همیشه به یاد داشت و فراموش نمی کرد، می گفت:

«به خدا قسم نمردم و دیدم که کاخهای سفید بابل به دست مسلمانان فتح شد. امنیت چنان برقرار شد که يك زن به تنهایی می توانست از عراق تا حجاز سفر کند، بدون آنکه مزاحمتی ببیند. به خدا قسم اطمینان دارم که زمانی خواهد رسید فقیری در میان مسلمانان پیدا نشود.» [۲]

[۱] . مذهب رکوسی یکی از رشته های نصرانیت بوده است: سیره ی ابن هشام.

[۲] . سیره ی ابن هشام، جلد ۲، وقایع سال دهم هجرت، صفحه ی ۵۷۸-۵۸۰.

منبع: داستان راستان، شهید مطهری، جلد دوم.

عزازیل: چرا؟ و چگونه؟!

سید محمد علی لاجوردی

سفر دوازدهم؛ ملکه ت ق و ا

چه خوب می‌شد اگر می‌فهمیدیم این (ملکه‌ی تقوا) یعنی چه؟ و چطور می‌شود آن را به دست آورد؟ و چه طور می‌شود آن را از دست نداد؟ و چطور...!!

از آن اصطلاحات پر ملاتی است که انگار مانند ستاره‌ی سهیل دست نیافتنی است.

شما خودتان قضاوت کنید، وقتی عزازیل، با آن همه اعمال حسنه، و آن همه اذکار نافع، در آخر، با برجسب بی تقوایی، تبدیل شد به شیطانِ دراز گوش شاخ دار دُم دیگر وای به حال بنده، که نه عمل چند هزار ساله‌ای دارم در پرونده‌ی اعمالم و نه ذکر مستمری

گفته ام در طول حیاتم!

آخر این ملکه‌ی تقوا چیست که تا آخرین لحظه همه فکر می‌کردند در وجود عزازیل وجود دارد، اما به یک امر و نهی فهمیدند که بویی از آن نبرده است شیطان؟!

حالا بگذریم که بنده در ابتدا می‌خواستم این سفر را به نام (ملکه وَرَع) نامگذاری کنم، با این استدلال که: کسی که اندک ارادتی داشته باشد به آن اسماء عالی، معلوم است که مرتبه اش خیلی خیلی بالاست، و کسی که تا این مرتبه صعود کرده است، دیگر نباید فقط از او انتظار تقوا داشت، و اصلاً به همین خاطر است که پدرِ خاک علیه السلام، از من و شما می‌خواهد که یاریش کنیم، نه با تقوا، بلکه با وَرَع.

حالا اگر می‌دانید که هیچ، اما اگر بپرسید وَرَع چیست؟ باید عرض کنم که: وَرَع مرتبه‌ای بالاتر از تقواست، مانند کسی که بر لبه‌ی پشتِ بامی،

با احتیاط حرکت می‌کند و متقی است از سقوط، و کسی که یکی دو متر آنطرف تر از لبه حرکت می‌کند و اساساً نزدیک پرتگاه نمی‌شود تا خیالش راحت باشد از عاقبتش، اولی می‌شود تقوا و دومی وَرَع.

شاید شما هم بعد از کمی تأمل، تصدیق بفرمایید که اصلاً ورع راحت تر است از تقوا، چرا که معصیت ممکن است با جاذبه‌ی خود، مخلوق متقی را بکشاند پایین پرتگاه گناه، اما کسی که ورع دارد به دلیل فاصله‌ای که از گناه و معصیت گرفته است، به این راحتی‌ها دُم به تله نمی‌دهد.

احتمالاً با نوشتن این فصل، معلوم می‌شود که بنده به درد نویسندگی هم نمی‌خورم (البته می‌دانم که قبل از این نیز بارها معلوم شده بود) چرا که این همه نوشتن و توضیح دادم تا برای خودم و شما ثابت کنم که چقدر انسان بی عرضه‌ای هستم و چه مقدار اوضاع

خراب است در این وادی، که با وجود ادعای دوستی با آن انوارِ قدسیه و آن اسماء عالی، وَرَع که چه عرض کنم، تقوا هم که ندارم هیچ، متأسفانه تقریباً تا اینجا... در گناه و معصیت فرو رفته ام و روز به روز فرو تر می‌روم.

همه‌ی امیدم به همان ارادت زبانی است که نمی‌دانم می‌ماند تا لحظه‌ی جان‌کندم، یا از نوع ایمان‌های مستودع است که به شب اول قبر نمی‌رسد و میشود عدیله‌ی عند الموت. همان عدیله‌ای که امام معصوم، پناه می‌برد از آن به درگاه خدای خود، مانند پناه بردن من و شما از شر شیطانِ ملعون به خدا.

و تو چه دانی که عدیله چیست!

حالا این بشر دو پا، این عدیله را گذاشته است کنار و دل خوش کرده است که خدا در این دنیا، به او هم تعلیم داده آن اسماء را، پس او هم دیگر حتماً اهل نجات است، پس هرچه بادا باد، از ترکِ اولی و ترکِ مستحب و عمل به مکروه و اُفتادن در وادی شبهات بگریز،

تا ترکِ واجب و عمل به محرّمات و معصیت و گناه، آخر سر هم بادی به غیغب می‌اندازد که: ما محبت داریم چه غم داریم! ما ارادت داریم چه غم داریم! ما حسین داریم چه غم داریم! فارغ از این که حضرت حسین علیه السلام رئیس دزدان نیست، و عدیله را گذاشته اند برای همین حسینی فاهای دزد.

همین است که بهترین اعمال در بهترین شب سال، می‌شود دعا برای طلبِ عاقبت به خیری، چرا که هیچ کس از عاقبتِ خودش خبر ندارد، چرا که هیچ کس از ایمانش خبر ندارد، چرا که هیچ کس از عدیله اش خبر ندارد.

در حاشیه می‌نویسم که: به نظر بنده‌ی سراپا تقصیر، عدیله حتی از شیطان هم خطرناک تر است، چرا که شیطان می‌آید و اغفال می‌کند و تو را مستحق عذاب می‌کند و

می‌رود، دیگر خودت می‌مانی و توبه و مغفرتِ الهی، اما عدیله تا آخرین لحظه پیدایش نمی‌شود، اما اگر خدایی نکرده در آخرین لحظه بیاید، بیخ گلوی انسان را می‌گیرد و ایمان زبانش را بر باد می‌دهد و نه مجالی برای توبه می‌گذارد، نه استغفار.

از عدیله‌ای که عزازیل را تبدیل به شیطان کرد و ملعونِ ابدی، باید ترسید،

(أعوذُ بالله مِنَ الْعَدِيلَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ)

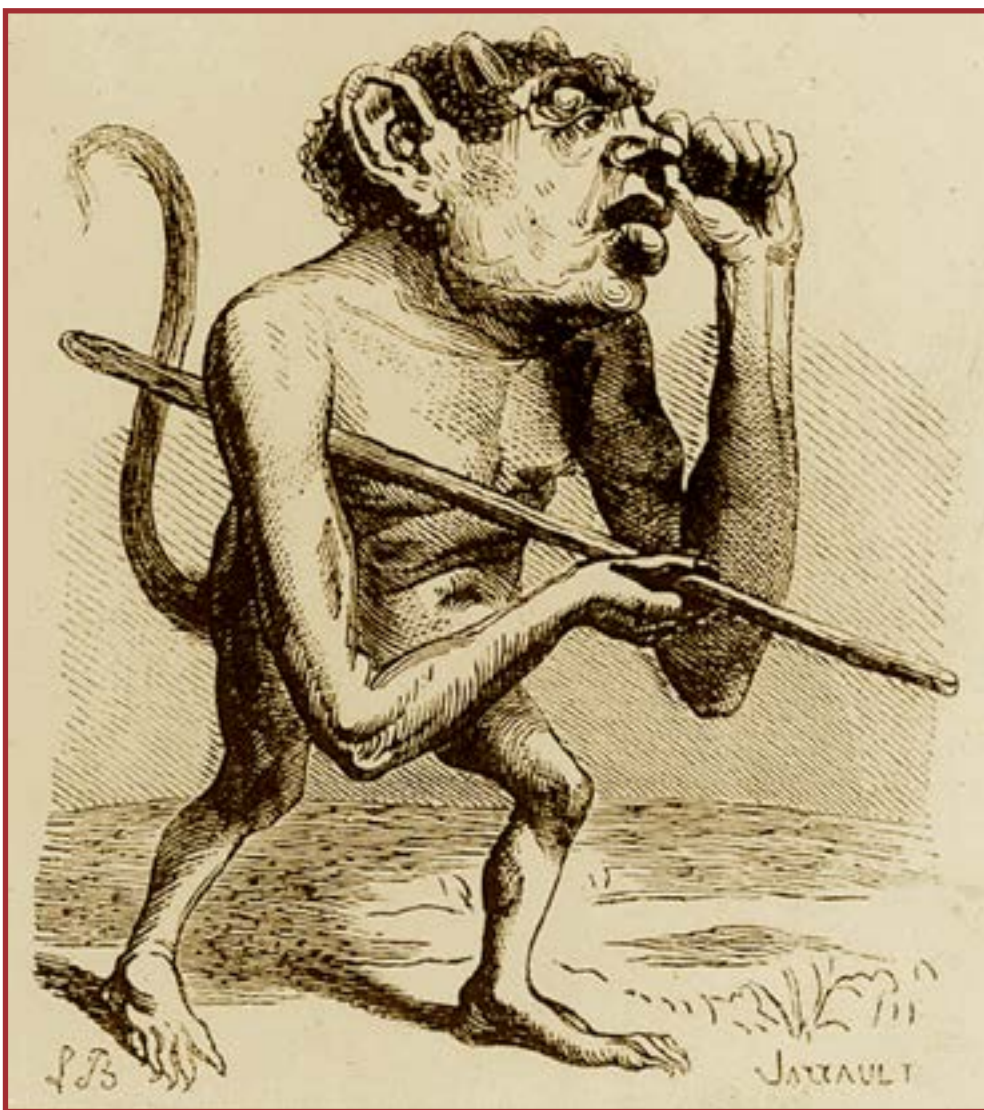
چه فصلی شد این فصل! همه اش خوف و هراس، اما برای رجاء و امیدش، همین بس که اگر در مقابل هو، لَجَباز و پَرّ رو نبودی،

غَفَّارُ الذُّنُوبِ می‌شود و می‌بخشاید همه‌ی معاصیت را، حتی

اگر به تعدادِ برگِ درختان و سنگریزه‌های بیابان‌ها و قطراتِ آب

ها، لغزیده باشی، حتی اگر...

بگذریم.





صاحب امتیاز.

مؤسسه پژوهشی معالم

زیر نظر حوزه علمیه

حضرت بقیت الله عج قم

مدیر مسئول.

شیخ مجتبی ناصری

سر دبیر.

سید محمد علی علوی

وبسایت.

www.dmhb.ir

www.mehb.ir

www.mnj.ir

www.nmr.ir

www.maalemqom.ir



مَعْلَم

رساله پیش رو،
مقاله و پژوهش جناب
آقای سجاد باقری،
یکی از پژوهشگران و
طلاب محترم سال ششم
حوزه علمیه حضرت بقیت الله
عجل الله تعالی فرجه الشریف
شهر مقدس قم می باشد که
با راهنمایی و مشورت های استاد
گرانقدر حوزه و دانشگاه، معاونت محترم پژوهش مدرسه حضرت بقیت الله
عج، جناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد علی علوی لاجوردی،
به رشته تحریر در آمده، و به زیور
طبع آراسته گشته است.

